



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جمع علوم انسانی

هزار و یک شب و دنیای غرب

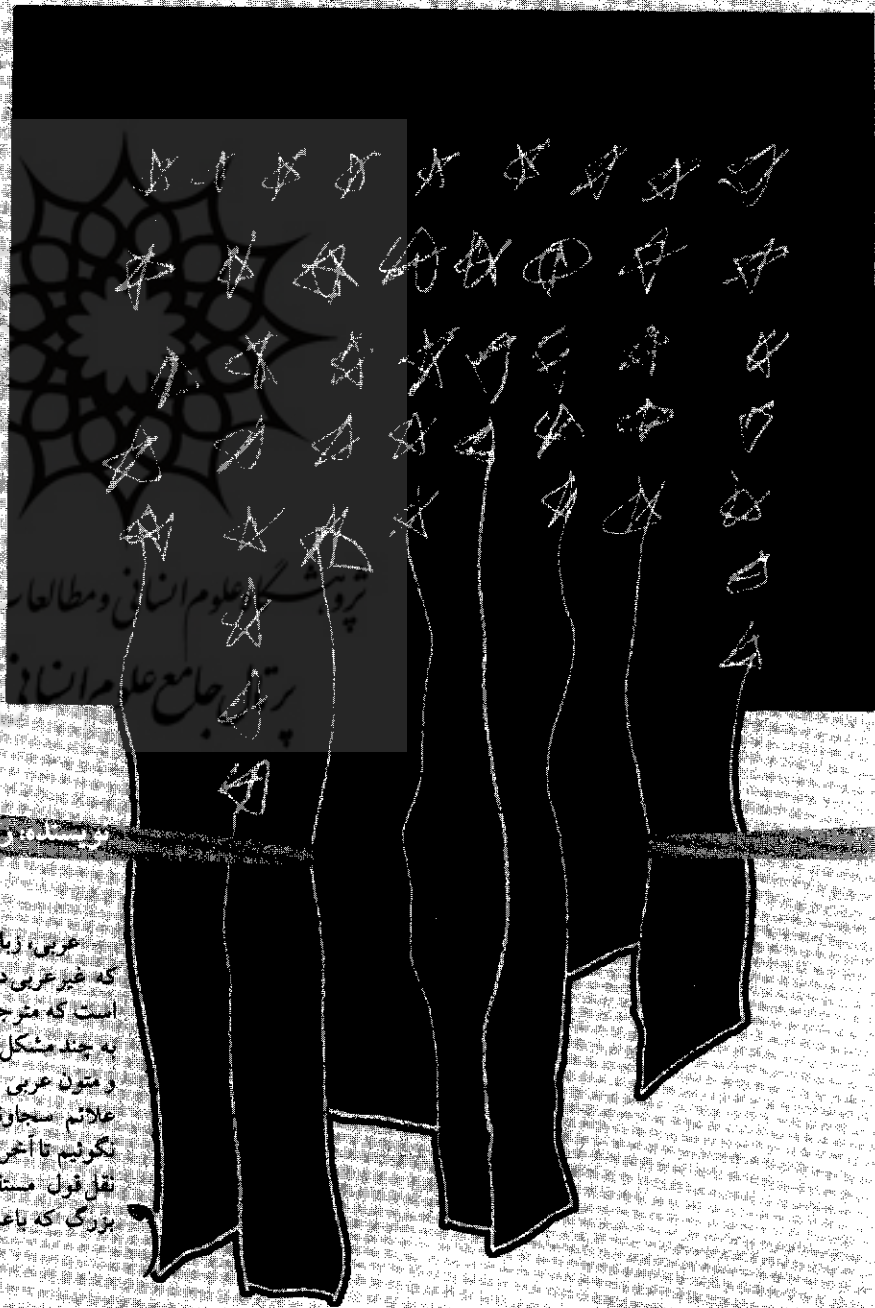
اخیر حسین هادوی که هم صحیح و هم سلیس است، چنانکه خواهیم دید، فقط ۱۷۱ شب آغازین کتاب را شامل می‌شود. ترجمه‌های قدیم‌تر انگلیسی نقائص و معایبی دارند که تا حدی هم ناشی از روزگاری است که این ترجمه‌ها در آن انجام گرفته‌اند، و هم حاصل تعقیدات لفظی و معنوی سبک فرد مترجمانی است که بدین کار پرداخته‌اند. اما همه ترجمه‌هایی که از زبان عربی می‌شود با یک سلسله مشکلات همراه است که ما در ترجمه‌هایی که از زبانهای اروپایی می‌شود با آنها مواجه نیستیم، و ترجمه هزار و یک شب دشواریهایی دارد که مختص خود آن است.

خورخه لوئیس بورخس زمانی اظهار داشت «هیچ چیز مانند پرستشهایی که یک ترجمه برمی‌انگیزد با ادبیات و پوشیدگی محبوبانه آن هم گزهری و هم جنسی ندارد». هزار و یک شب که در خاورمیانه تا روزگاران اخیر به فراموشی سپرده شده بود، با چنان گستردگی و دفعات متعددی به زبانهای غربی ترجمه شد که به رغم پیشینه‌های دورینه عربی داستانها، انسان اندکی به وسوسه می‌افتد که آن را در اصل اثری از ادبیات اروپایی به شمار آورد. با اینهمه، هیچ ترجمه‌ای که حتی به طور مستبعد رضایت بخش باشد از کتاب حجیم هزار و یک شب، به زبان انگلیسی یا به زبان فرانسه وجود ندارد، و ترجمه

مقاله

لابالادین و فلسفه، زمی ۱۳۸۱

۲۴



عربی، زبان دشواری است. آخط پیچ و انحاء و پرتقطه عربی که غیرعربی دانان را گیج و مبہوت می سازد، کمترین دشواری ای است که مترجمان زبان عربی باید بر آن استادی یابند. مادر اینجا فقط به چند مشکل که جدی تو است اشاره می کنیم. نخست در دستنویسها و متون عربی قبل از دوره جدید هیچ گونه نقطه گذاری و به کار بردن علائم سجاوندی وجود ندارد. یک جمله تا آخر بندی از صفحه اگر نکریم تا آخر کتاب ادامه دارد. و از ویرگول معکوس برای نشان دادن نقل قول مستقیم از غیر مستقیم خبری نیست. دوم، نبودن حرف بزرگی که باعث می شود که گاهی اسمهای خاص به اشتباه به عنوان

اسم اشیاء ترجمه شوند، و باز یکی دیگر از مشخصات عربی نوشتاری که به آسانی مایه گمراهی خواننده می شود کاربرد بیش از حد ضمائر است. یکی از عادی ترین دشواریهایی که مترجم از این بابت با آن رویه روست این است که تشخیص دهد یک ضمیر به فاعل یا مفعول یا وسیله دیگری که در عبارت آمده است برمی گردد - به عنوان مثال، آیا ضمیر ه به سلطان، به باربر بدیخت، یا به تازیانه ای که به وسیله آن باربر را می زند بازمی گردد. ترجمه از عربی به ویژه متکی بر داوری درباره بافت و معقولیت و مقبولیت است. زبان عربی در مبهم ترین وجهش مشخصات یک دستگاه «تندنویسی» یا «کوته نویسی» را دارد. گذشته از این، تمایز بعضی از نویسه ها (حروف) از یکدیگر در زبان نوشتاری تنها به بالا و پایین بودن نقطه ها یا علائم کوچک دیگر وابسته است. مثلاً صورت اصلی «ر» و «ز» یکی است، جز آنکه یکی نقطه ای بر سر دارد. اما نویسندگان و کاتبان نسخه ها اغلب بی دقتی می کنند و نقطه ها را نمی گذارند، و خواننده یا مترجم را به حدس و گمان وامی دارند که غرض نویسنده چه لغت یا لغتهایی بوده است.

علاوه بر مشکلات خط، دشواریهای واژگانی نیز در کار است. ما واقعاً هنوز یک واژه نامه رضایت بخش برای عربی قدیم پیش از دوران جدید نداریم. یک محقق زبان به چیزی که حتی به صورت بعید در خور مقایسه با واژه نامه انگلیسی آکسفورد که در آن اصل و ریشه واژه و تغییرات کاربرد آن در طول قرنها داده شده است، باشد، دسترس ندارد. یکی از بهترین واژه نامه هایی که تاکنون نوشته شده است، **واژه نامه عربی به انگلیسی** ادوارد لین است که کاری است سترگ، اما ناتمام که در ۱۸۶۳-۱۸۹۳ چاپ شده است. این واژه نامه اساساً بر پایه فرهنگها و قاموسهای لغت سده های میانه عربی کلاسیک نوشته شده بود. **لغتنامه عربی** وهر (۱۹۵۲)، ترجمه انگلیسی آن به وسیله ج. م. کوان، چاپ شده در ۱۹۶۰ (کتاب مرجع معیاری است برای واژگان عربی جدید. اما هزار و یک شب به صورتی که به دست ما رسیده نه به زبان عربی کلاسیک نوشته شده است، نه به زبان عربی جدید، بلکه به زبانی که به طور مبهم بدان عربی میانه گفته می شود، نوشته شده است. عربی میانه، زبانی که در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی در میان مردم تداول داشته است، دارای ویژگیهای دستوری متمایزی از آن خود است، و تا حدودی واژگان خاص خود را داشته است. این ویژگیها منعکس کننده تأثیرات زبان محاوره ای و گویشهای منطقه ای بر زبان «عالی» کهن تر یا زبان «کلاسیک» است. عربی به کار رفته در هزار و یک شب اندکی هم از جنبه واژگانی و دستور مدیون زبان فارسی و ترکی است. شاید مهم ترین، و برای مترجم رنج آورترین مشخصه عربی میانه گرایش آن به از دست دادن خاتمه های صرفی و نحوی بعد از فعل و اسم است. در اینجا حدس و گمان صائب در گشودن رمز متون همان اندازه مهم است که احاطه به دستور زبان. چون واژه نامه های جامع و یاد دستور زبانی که خاص زبان عربی میانه باشد وجود ندارد. محققانی که می خواهد از هزار و یک شب ترجمه کند، بعضی از ابتدایی ترین وسایل کمکی را برای کار خود در اختیار ندارد، و البته، این وضع برای مترجمان قدیم تر چون گالان و لین دشوارتر بوده است، زیرا منابع کمک کننده کمتری در اختیار داشته اند.

یک رشته دشواریهای دیگر از نحو دقیق عربی و املائی آن سرچشمه می گیرد که ثبت و ضبط کاربردهای عامیانه و منطقه ای گفتاری را سخت می کند، هر چند غیر ممکن نمی سازد. اگر انسان در املائی کلمه دست ببرد، آن را به صورتی در خواهد آورد که شناختش مقدور نیست، زیرا ریشه آن تغییر می کند، و بنابراین،

معنایش نیز تغییر می یابد. در نتیجه، ما در هزار و یک شب مکالماتی که معادل خاورمیانه ای مکالمات سام و لر، جو گارجری یا خانم گمپ باشد، نمی یابیم. برای نویسندگان عرب همیشه دشوار بوده است که سرمنشأ طبقه ای یا منطقه ای کسی را با به کار بردن صور تمایز زبانی نشان دهند، و حال آنکه یک خواننده عرب که با محیط جغرافیایی و اجتماعی آشنا باشد، وقتی به او گفته شود که قهرمان این داستان یک فلاح مصری، یک برده سیاه، یا یک سلطان مغربی (شمال آفریقا) است، ممکن است بتواند آن صور خاص زبانی را برای خویشتن جانشین صور مکتوب کند.

عربی واژگانی غنی دارد، و یا شاید چنین شهره شده است. جان جولیس نروپج در کتاب سرگرم کننده خود **ترقه های کریسمس واژه عربی** خنل را به ملایمت به بازی گرفته است؛ در **واژه نامه عربی - انگلیسی ج. گ.** هوا این معانی برای واژه خنل آورده شده است: «کوه عظیم، شتر بزرگ، بیرق امیر، کفن، خیال، سمند سیاه، صاحب چیز، خود بزرگ بین، خلافت، جای خلوت، عقیده، ظن، عرب، مدبر، دهنه اسب، مرد آزاده، ضعیف الجسم، ضعیف القلب، بری از ظن، مرد خیال پرداز»، پروفوسور ا. ف. ل. بیستن در کتاب **زبان عربی امروز** از روی نویدی می نویسد: «در عربی همه دوره ها طیف معنایی بسیاری از اقلام واژگانی محتمل آن است که برای اروپائیان بی جهت زیاد بنماید.»

اما از جهات دیگر، واژگان و نحو عربی ممکن است در چشم یک اروپایی محدود و خشک بیاید. به عنوان مثال، معمول آن است که و عربی را به and و ف را به Then ترجمه می کنند، اما این دو حرف عطف در عربی بسی کارهای دیگر غیر از معادلهای انگلیسی خود می کنند. مثلاً در بعضی بافتها ترجمه درست و and نیست، بلکه «بنابراین»، «حال آنکه»، «با وجود این»، «اکنون»، «چه بسا» و یا حتی به معنای «باء» قسم است... مضاف بر این، در نبودن علائم سجاوندی اروپایی، و ف کار نقطه و ویرگول را در شکستن تخته یکپارچه نثر می کنند. گذشته از این، با آنکه نویسندگان عرب سده های میانه دست کم همان اندازه در به کار بردن گونه های ظریف و زیبای کلمات اهتمام داشتند که اروپائیان معاصرشان، در کاربرد واژه «قال» نیز چنین مسئله ای پیش می آید. فعل **قال** و صیغه ها و زمانهای مختلف آن به فراوانی و بسی بیشتر از معادل آن در زبان انگلیسی به کار می رود. ولی در حالی که داستان نویسان انگلیسی در یک گفت و گوی ممتد و طولانی ممکن است فعلهای متعدد دیگری را برای افاده معنا به جای «to say» به کار برند، نویسندگان عرب متمایلند به طور یکنواخت به فعل «قال» بچسبند. یکی از پیامدهای مهم این تنگ گیری واژگانی آن است که ترجمه لفظ به لفظ هر اثری از ادبیات عربی چیزی نادرستند و به معنایی گمراه کننده خواهد بود. بنابراین، هر کس ادعا کند که ترجمه کامل و وفادار به اصل لفظ به لفظ هزار و یک شب امکان دارد، یا کم عقل است یا دروغ گو است؛ اما، چنانکه خواهیم دید ماردروس درباره ترجمه خود چنین ادعایی دارد.

صیغه های نحوی مشخص و الگوهای باقاعده کلمات، قافیه پردازی و وزن را در زبان عربی آسان می سازد، و این هر دو برای بیان لحظات عاطفی و پراحساس و برای منظوره های بلاغی در هزار و یک شب فراوان به کار می رود. نثر مقفی یا مسجع عربی برای توصیف ابهت مراسم پرتجمل و شدت و سببیت معرکه های جنگ، و زیباییهای فوق العاده و مانند آن به کار می رفت. هر نوع کوششی برای تقلید از چنین سبکی در زبان انگلیسی غریب و نامأنوس می نماید. اما ریچارد برتن خامه اش را در این راه آموزد و حاصلش آن شد که بسیاری از بندهای ترجمه اش زشت و نادلچسب از کار درآمد... اما در مورد

شعر، نزدیکی و وفور الگوهای دارای وزن و قافیه تقلید از آن را بسیار دشوار می‌سازد. البته ترجمه کردن شعر از زبانی به زبان دیگر همیشه دشوار است، ولی ترجمه شعر عربی مشکلات بسیاری را پیش می‌آورد که حتی ذکر فهرست‌وار آنها در اینجا غیرممکن است. تنها یک مسئله شایع و بدیهی را در اینجا می‌توان یادآور شد، و آن این است که شاعران عرب میل زیادی به به کار بردن جناسها و بازی با کلمات دارند. چه بسیار اتفاق می‌افتد که مترجم درمی‌یابد می‌تواند یکی از مفاهیمی را که مورد نظر شاعر است ترجمه کند، ولی معنا و مفهوم دوم که آن نیز به همین اندازه برای شاعر مهم است و به شعر او قدرت و شادابی می‌دهد، از دست می‌رود. با آنکه هزار و یک شب پر از اشعاری است که قهرمانان آن، بی هیچ مشکلی به آسانی بر زبان می‌رانند، حتی در آن حال که کشتی‌شان در حال غرق شدن است، یا با مرگ و تجاوز روبه‌رو هستند، ولی به ندرت شعرهایی که در یک داستان می‌آید تأثیر مستقیمی بر روی اعمال و رفتار قهرمانان داستان دارد. از این رو، قابل درک است که چرا بعضی از مترجمان، به ویژه لیتمان که بهترین ترجمه آلمانی هزار و یک شب کار اوست، و داود که گزیده‌ای از داستانها را برای انتشارات پنگوئن ترجمه کرده است، بر آن شده‌اند که شعرها را یکسره از ترجمه‌های خود حذف کنند.

با آنکه همه ترجمه‌هایی که از زبان عربی ماقبل مدرن صورت می‌گیرد با مشکلات روبه‌روست، اما ترجمه‌های هزار و یک شب مشکلات خاص خود را دارد. یکی از این مشکلات صرف حجم و طول این مجموعه است که بیشتر عرب‌بیدانان قابل و کارآمد را حتی از اینکه اندیشه این کار را به مغز خود راه دهند، باز می‌دارد. گذشته از این، بسیاری از داستانها، شاید به خاطر آنکه برای نقلی و بلند خواندن نوشته شده‌اند، بر اثر تکرار مکررات سنگین و خسته‌کننده هستند. مهم‌تر از همه، نبودن یک متن تثبیت شده واحد، تاکنون برای همه مترجمان مسئله‌انگیز بوده است. وقتی متنهای هزار و یک شب در کلکته، بولاق و برسلاو چاپ شد و همه به طور مبهم روایات همانند ولی متفاوتی از آنچه ظاهراً داستان واحدی بود عرضه داشتند، مترجمین درماندند که کدام متن را باید ترجمه کنند. هیچ‌یک از چهار جایی که در قرن نوزدهم از هزار و یک شب به زبان عربی شد، ویرایش انتقادی به معنای محققانه آن نبود، و در همه تحریرهای چاپ شده، در اینجا و آنجا به عبارات و بندهایی برمی‌خوریم که به صورتی که در متن آمده‌اند مغشوش و دست و پا شکسته‌اند. علاوه بر این، بعضی از داستانها اصلاً و ابداً خوب نوشته نشده‌اند؛ پیرایه نشده‌اند، و از لحاظ دستوری اشکال دارند. از این رو هر ترجمه‌ای که این داستانها را به سلاست و با قواعد صحیح دستوری به نگارش درآورد، اصلاحی بر متن اصلی خواهد بود. اصلاحی که گمراه‌کننده است. پس، یک ترجمه «خوب» از هزار و یک شب ضرورتاً ترجمه‌ای «شفاف» که اصل را منعکس سازد نیست.

آنتوان گالان (۱۶۴۶-۱۷۱۵)، نخستین مترجم هزار و یک شب چنان نقش بزرگ و گسترده‌ای در کشف این داستانها، در معروف ساختن آنها در اروپا، و در تدوین آنچه مجموعه اصلی تلقی می‌شود داشته است که با قبول اتهام اغراق و مبالغه و نقیض‌گویی، او را مؤلف اصلی هزار و یک شب خوانده‌اند.^۳ گالان در پیکاردی به دنیا آمد و در مدرسه سلطنتی و در سوربن در پاریس به تحصیل یونانی و لاتین کلاسیک پرداخت. دانش و اطلاع عالی او از زبان یونانی سبب شد که سفیر فرانسه، مارکی دونوانتل، او را با خود در سال ۱۶۷۰ جزء هیأت اعزامی فرانسه به دربار سلطان عثمانی برد. از ۱۶۷۰ تا ۱۶۷۵ گالان در خاور به عنوان مترجم کار می‌کرد، و در آنجا نخست به تحصیل زبان ترکی و یونانی جدید، و سپس عربی و فارسی پرداخت.

وی در ضمن نسخه‌های نایاب، سکه، مجسمه‌های کوچک و سنگهای قیمتی برای سفیر پیدا و جمع‌آوری می‌کرد. چون به فرانسه بازگشت به خزانه‌داری مجموعه سکه‌ها و مدالهای سلطنتی منصوب شد. گالان دوبار دیگر به قصد استنساخ کتب دستنویس، و به عنوان «عتیقه جوی پادشاه» برای جمع‌آوری و خرید اشیاء عتیقه به شرق سفر کرد. همچنین وی به انتشار ترجمه‌های متعدد و رسالتی درباره موضوعات شرقی دست زد، که از جمله آنهاست: **گفته‌های برجسته، لطائف کلام و حکم شرقیان، منشأ قهوه و اشاعه آن و قصه‌ها و افسانه‌های هندی پیدپای و لقمان.**

گالان در سال ۱۶۹۲ همکار بارتلمی هربلو (د/اریلو) در اثر عظیم او به نام **کتابخانه شرقی** شد.^۴ این کتاب که هشت هزار مدخل داشت نخستین اقدام برای نوشتن دائرةالمعارفی درباره اسلام دانسته شده است. تألیفی عجیب بود و چنان طرح افکنده شده بود که بتوان از آن هم به عنوان مرجع استفاده کرد، و هم برای سرگرمی آن را خواند. مدخلهای مربوط به مردم، جاها، و چیزهای خاورمیانه‌ای آن سرشار از حکایاتی تمثیلی بود که از تاریخها و فرهنگهای ترکی، عربی و فارسی گلچین شده بود. کتاب گنجینه‌ای از حکمتها و امثال شرقی بود. چون هربلو در ۱۶۹۵ درگذشت، گالان کار به پایان بردن تألیف آن را به عهده گرفت، و آن را در ۱۶۹۷ به پایان رسانید و منتشر ساخت. اگر بخواهیم به درستی سخن بگوئیم **کتابخانه شرقی** آغاز کار شرق شناسی بود. این کتاب در وقتی نوشته شد که خاورمیانه هنوز بخش توسعه نیافته‌ای از جهان سوم تصور نمی‌شد، زیرا هرچه باشد، ترکان عثمانی تا وین پیش تاخته و اخیراً، یعنی در ۱۶۸۳، آن را به محاصره درآورده بودند. گالان در مقدمه **کتابخانه شرقی** از خود می‌پرسد که چرا اروپائیان اینهمه به جهان اسلام علاقه نشان می‌دهند، و حال آنکه علاقه متقابل چندانی از سوی مسلمانان به تمدن اروپای مسیحی و اجتماعات آن وجود ندارد. استدلال گالان آن است که ادبیات اسلامی چنان غنی و دارای خصائلی چنان متعالی است که نیاز به چیزی ندارد و کاملاً خودکفاست. **کتابخانه شرقی** برپایه برخی از بهترین نمونه‌های این ادبیات نوشته شده است؛ به محض انتشار **کتابخانه شرقی**، شارل پرو گردآورنده **قصه‌های پریان**، زبان به ستایش آن گشود، و آن را به خاطر آنکه خوانندگانش را با آسمان و زمین دیگری آشنا می‌کند تحسین کرد. **کتابخانه شرقی** چند نسلی از نویسندگان و محققان را با جهان اسلام آشنایی داد. یادداشتهای رمان شرقی ویلیام بکفرد به نام **واقق** در ارجاعاتش به آداب و رسوم شرقی، سخت متکی به **کتابخانه شرقی** است، و در حقیقت، به نظر می‌رسد که بکفرد الهامات اولیه خود را در نوشتن رمان **واقق** از مدخل یا مقاله **کتابخانه شرقی** درباره خلیفه عباسی واقق گرفته است. یادداشتهای منظومه حماسی رابرت سوتی به نام **ثعلب** نیز به همین نحو مأخوذ و متکی بر **کتابخانه شرقی** است.^۵

اما اثری که بزرگ‌ترین شهرت را برای گالان فراهم آورد، البته ترجمه وی از **هزار و یک شب** بود.^۶

زمانی، در سالهای دهه ۱۷۰۰-۱۶۹۰ گالان نسخه دستنویسی از **سفرهای سندباد** به دست آورد (هیچ شاهد و مدرکی در دست نیست که این حلقه داستانی بخشی از روایت اصلی عربی **هزار و یک شب** بوده است). گالان داستانهای سندباد را در ۱۷۰۱ چاپ کرد، و بعداً در همان سال، موفقیتی که از ترجمه این کتاب به دست آورده بود الهام‌بخش او شد و ترجمه **هزار و یک شب** را از روی نسخه دستنویسی که از سوریه برایش فرستاده شده بود آغاز کرد. جلد اول و دوم ترجمه **هزار و یک شب** در ۱۸۰۴ منتشر شد، جلد دوازدهم که واپسین جلد بود در ۱۷۱۷ انتشار یافت. گالان برای این ترجمه از

دستنویسی سه جلدی یا چهارجلدی که در قرن چهاردهم یا پانزدهم نوشته شده بود استفاده کرد و آن را مبنای کار خود قرار داد. از آن زمان، یک جلد از آن دستنویس ممکن است از میان رفته باشد، اما سه جلد بقیه را می‌توان در کتابخانه ملی پاریس (دستنویسهای عربی به شماره ۱۱-۳۶۰۹) یافت. برحسب تصادف، دستنویسی که گالان برای ترجمه خود به کار برد قدیمی‌ترین دستنویس شناخته شده بازمانده از هزار و یک شب است (به استثنای یک برگ ناقص از دستنویسی از قرن دهم).

اما بعید به نظر می‌رسد که این دستنویس سه جلدی تنها مأخذ گالان در ترجمه بوده باشد؛ زیرا حتی در داستان چهارچوب آغاز کتاب اختلافات چشمگیری میان ترجمه گالان و متن دستنویس وجود دارد. به عنوان مثال، گالان داستان شهریار و برادرش شاه زمان را با اشاراتی به پدرانشان آغاز می‌کند، اما در دستنویس موجود از این پدران ذکری نیست. دلیل واضحی وجود ندارد که چرا گالان بایستی این جزئیات را ساخته باشد. در بعضی موارد احتمال آن می‌رود که وی برای آنکه داستان را برای خوانندگان فرانسوی خود روشن‌تر سازد جزئیاتی را افزوده باشد. اما بعضی از افزوده‌های گالان در نسخه‌های دستنویس دیگری که از هزار و یک شب بازمانده است، یافت می‌شود. بنابراین، همه افزوده‌ها و توصیفات جزئی را نمی‌توان به هوسبازی گالان نسبت داد. ممکن است وی هنگام ترجمه از دستنویس مشابه دیگری که اکنون از میان رفته استفاده کرده باشد.

گذشته از این، ترجمه گالان، وقتی به اتمام رسید بسی داستانها را دربرداشت که در دستنویس کتابخانه ملی پاریس نیامده بود، و حتی اگر روزی جلد چهارم فرضی این دستنویس یافت شود، ممکن است این داستانها در آن نیامده باشند. در واقع، ما می‌دانیم که گالان در تألیف خویش به تمامی متکی بر دستنویسها نبوده است. در سال ۱۷۰۹ گالان با حنا دیاب، یک عرب مارونی مسیحی از مردم حلب که سیاح معروف پل لوکاس دوست گالان، با خود به پاریس آورده بود آشنا شد. حنا کار یک مخیر و راوی را برای گالان انجام داد و از حفظ چهارده داستان را به او املاء کرد که هفت تایی آنها بعداً در ویرایش هزار و یک شب گالان به چاپ رسید. از مقایسه یادداشت‌هایی که گالان هنگام املاهای این داستانها برداشته و متن چاپ شده آنها، به خوبی هویداست که گالان در داستانهای حنا دلخواهانه و با آزادی بیش از حد دست برده است. مثلاً گالان وقتی داستان «شاهزاده احمد و پری بانو» را نقل می‌کند مقدار زیادی مطالب توصیفی غیرداستانی از شرحی که یک جهانگرد عرب قرن پانزدهمی به نام عبدالرزاق از دیدار خود از هند نوشته است، در افزوده است. در همان داستان وی همچنین گریزی به رسم ازدواجهای تمهیدی در قرن هیجدهم در فرانسه می‌زند و علیه آن داد سخن می‌دهد.

ترجمه هزار و یک شب گالان، داستانهای «علاءالدین»، «علی بابا» و «شاهزاده احمد و دو خواهر او» را به اروپائیان شناساند. آنچه مایه حیرت است این است که هیچ‌یک از این داستانها در هیچ یک از

دستنویسهای عربی هزار و یک شب که پیش از انتشار ترجمه گالان نوشته شده نیامده است. داستان «اسب آبنوس» تنها در دستنویس‌هایی که بعد از چاپ ترجمه گالان نوشته شده آمده است، و لذا این احتمال را به ذهن می‌آورد که روایات عربی حقیقتاً از روی داستان فرانسوی گالان تحریر شده‌اند. در واقع، بعضی از خوانندگان و منتقدان قرن هیجدهم تا بدانجا فرارفتند که گالان را متهم ساختند که همه داستانهای هزار و یک شب را خود جعل کرده است. جیمز بنیتی در مقاله‌ای «دربارۀ قصه‌ها و داستانها» (۱۷۸۳) نوشت:

من هرگز نتوانستم به یقین دریابم که این داستانها واقعاً اصلی عربی دارند یا ساخته و پرداخته خود آقای گالان است. اگر این داستانها شرقی هستند پس در ترجمه آنها دست و دل‌بازی بسیار و بیش از حد لزوم به کار رفته است، زیرا لحن و سبک آنها حالت فرانسوی دارد؛ و خلیفه بغداد، و امپراتور چین با همان اصطلاحات و القاب می‌مخاطب قرار می‌گیرند که در دربار فرانسه متداول است.

در مورد بعضی از داستانها واقعاً جای شک و تردید است؛ زیرا، با آنکه دستنویس عربی تحریرهای «علی بابا» و «علاءالدین» اینک پیدا شده است، ولی تاریخ آنها بعد از ترجمه گالان است، و ممکن است از نثر فرانسه گالان به عربی ترجمه شده باشند. چیزی که متن ترجمه هزار و یک شب را حتی پیچیده‌تر از این می‌کند آن است که همه داستانهای این مجموعه را گالان انتخاب یا ترجمه نکرده است. مثلاً در جلد هفتم داستانهای «زین الاصنام» و «خداداد و برادرانش» آمده است که به وسیله یک خاورشناس دیگر به نام پتی دولاکروا از روی یک دستنویس ترکی ترجمه شده است. ناشر این داستانها را بدون اطلاع و تصویب گالان درافزوده است، زیرا می‌خواست از موفقیت فوق‌العاده‌ای که داستانها داشته‌اند پولی فوراً به جیب بزند. کتاب قصه‌های ایام گذشته پرو قبلاً خوانندگان فرانسوی را با داستانهایی چون «خاکستر نشین» (سیندرلا)، «شنل قرمزی»، «گرته چکمه‌پوش» و «ریش آبی» آشنا کرده و مذاق محافل فرهیخته‌تر را برای قبول داستانهای پریان و عامیانه آماده ساخته بود. و چنین اتفاق افتاد که شارل پرو (۱۶۲۸-۱۷۰۳) یکی از ستاینندگان پرشور کتابخانه شرقی بود، و او و گالان ناشر مشترکی داشتند. وقتی داستانهای هزار و یک شب به تدریج بیرون آمد، در سالها خواننده و بررسی شد و انجمنهای زنان مانند قصه‌های پرو طرفداران پروپاقرص و ذی نفوذ هزار و یک شب گالان بودند. چاپ هزار و یک شب شوق دیوانه‌وار مردم را برای داستانها و قصه‌های شرقی برانگیخت، مهم نبود که این داستانها ترجمه یا برساخته شده باشند.

در قرن هیجدهم و نوزدهم حماسه‌های هومر یکی از دورزمگا و مباحثه بر سر نظریه و اهداف ترجمه را به وجود آورده بود (رزمگاو دیگر ترجمه کتاب مقدس بود). در قرن هیجدهم اگر مترجمی ادعا می‌کرد که ترجمه‌اش پرداخته‌تر و مهذب‌تر از متن اصلی است به نظر کسی ریشخندآمیز نمی‌آمد. عده زیادی تصور می‌کردند که کار

مترجم اصولاً همین است، و انگلیسیهایی بودند که می‌اندیشیدند ترجمه پوپ یا چاپمن از هومر بهتر از متن جالب اما خشن و نافرهمخته اصلی است. (البته سلیقه روشنفکران از آن زمان تاکنون تغییر کرده است، اما هنوز کسانی هستند که ترجمه شارل بودلر از داستانهای ادگار آلن پو، یا ترجمه نایکوف از آلیس در سرزمین عجایب را بهتر از اصل آنها می‌دانند.) در دورهٔ رنسانس در فرانسه، مترجمان انسان دوست یا اومانیتست ادبیات عهد قدیم - یعنی ادبیات نویسندگان مشهور به «زیبایان بی‌دین» - استدلال می‌کردند که در ترجمه سلیقه و ذوق خوب مقدم بر صحت و دقت در ترجمه است. هدف شایان توجه گالان در ترجمه هزار و یک شب چندان پیروی درست از بافت واقعی نثر عربی میانه کتاب نبود، بلکه گزینش عناصری از آن بود که به قضاوت وی باب طبع و خوشایند سالهای قرن هیجدهم فرانسه بود. بنابراین، صبغه تند و آشکار غرابت و بیگانگی آن رارنگی ملایم داد یا به کلی زدود، و بر آنچه زیبا و دلنواز بود تأکید نهاد و اگر نبود درافزود. دیرزمانی بعد، آندره ژید که مصمم بود جایی برای ترجمه دوستش ماردروس باز کند، ناچار ترجمه گالان را با توصیف آن به باوقار و دلپسند چون «سربینه گرم و بخار گرفته پیش از ورود به اندرون داغ حمام» لکه‌دار کرد. حقیقت این است که کار گالان درست نقطهٔ مقابل کار ماردروس (یا برتن) بود، زیرا آنجا که برتن و سپس ماردروس در مستهجن نشان دادن اصل عربی اغراق و مبالغه می‌کردند، گالان آنها را می‌پیراست، هرچند زدودن و پیراستن او به شدت و حدت آنچه بعدها لین کرد نبود. گذشته از حذف بیشتر مطالب رکیک و هزل، گالان تصمیم گرفت که شعرهای متن هزار و یک شب را هم ترجمه نکند. از قرار معلوم، فکر می‌کرد که ترجمه این اشعار با معیارهای دقیق ذوق ادبی فرانسه در قرن هیجدهم، سازگاری ندارد. گالان که تنها گاهگاهی به

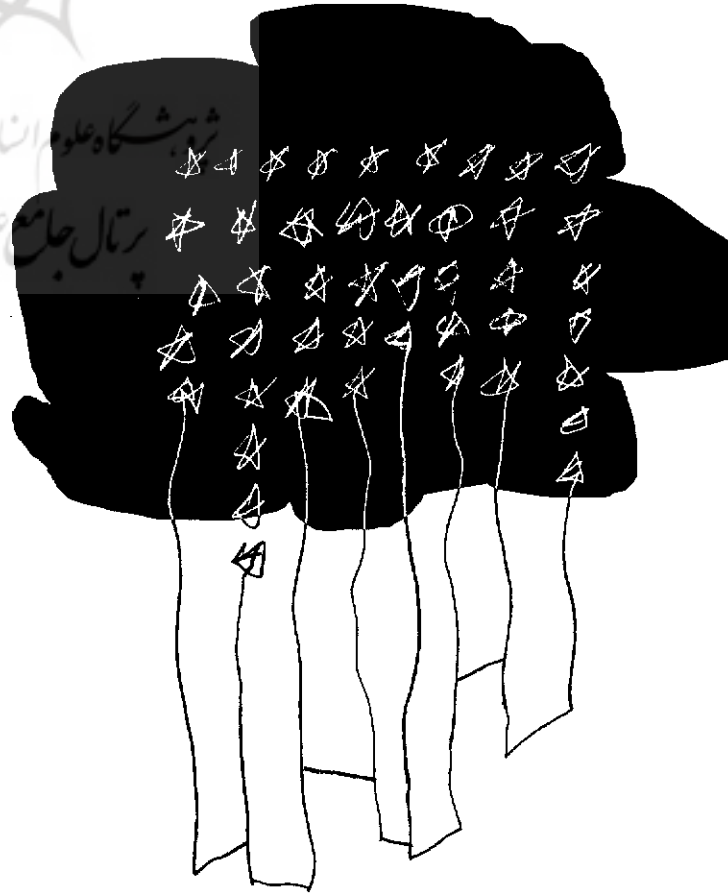
نوشتن یادداشتی که در حاشیه ترجمه‌اش چاپ شده است، دست می‌یازید، در آوردن شرح و توضیح لازم برای بیان اشیاء و نهادهای نامأنوس و ناآشنا در داخل متن تردیدی به خرج نمی‌داد. این بدعتی است که بسیاری از مترجمان آن را پذیرفتنی می‌دانند. کاملاً روشن است که گالان هزار و یک شب را به مفهومی یک متن تربیتی و آموزنده تلقی می‌کرده که کار پسندیدهٔ کتابخانهٔ شرقی را در آموختن و آشنا کردن همشهریانش به آداب و عادات و رسوم شرقیان ادامه می‌دهد - ترکیبی دلپذیر از سرگرمی و تعلیم و تربیت.

ترجمه‌هایی که بلافاصله در پی ترجمهٔ گالان به بازار عرضه شد، بیشتر ترجمهٔ کتاب گالان بودند نه ترجمه از روی تحریر عربی هزار و یک شب. حتی پیش از آنکه آخرین مجلد از ترجمهٔ گالان در فرانسه منتشر شود، بعضی از داستانهای آن به زبان انگلیسی ترجمه شده بود و به عنوان کتابهای ارزان در بازار عام به گردش افتاده بود.^۷ با آنکه بسیاری از چاپهای هزار و یک شب مدعی بودند که ترجمه مستقل و مستقیم از زبان عربی هستند، در واقع معدودی چنین بودند، و بیشتر بازنویسی کتاب گالان، گاهی با افزایش مطالبی از منابع دیگر بودند.

یوزف فن هامر - پورگشتال (۱۷۷۴-۱۸۵۶) یک شرق‌شناس اتریشی بود که برده زبان تسلط داشت، و به عنوان مترجم و راهنما در شرق طالع خدمت می‌کرد.^۸ یکی از اولین مأموریت‌هایی که در قسطنطنیه به او واگذار شده بود یافتن دستنویسی از هزار و یک شب در ۱۷۹۹ بود. وی در این کار توفیق نیافت. وی بعداً برای مأموریتی به مصر رفت و در آنجا فرمانده نیروی دریایی بریتانیا، ویلیام سیدنی اسمیت را ملاقات کرد و وارد خدمت او شد.

عاقبت چون به اروپا بازگشت مترنخ و دادگاه اتریش او را استخدام کردند، و وی تا سال ۱۸۳۵ که از خدمت سیاسی بازنشسته شد و یکسره خود را وقف نوشتن کرد، در خدمت آنها به کار اشتغال داشت. وی به احتمال زیاد تحت تأثیر مترنخ و سواس عجیبی درباره فراماسونها و جمعیت‌های سری توطئه‌انگیز به طور کلی پیدا کرد. کتاب اسرار فاش شدهٔ بافومت (۱۸۱۸) او در پی آن است که نشان دهد که شهسواران پرستشگاه مخفیانه بتان گنوسی را، از جمله بتی به نام بافومت را می‌پرستیده‌اند. در همان سال وی تاریخ حشاشین (۱۸۱۸) را منتشر ساخت، و در آن به مقایسهٔ میان یک فرقهٔ شیعهٔ سده‌های میانه به نام حشاشین یا شهسواران پرستشگاه و شاه‌کشان انقلاب فرانسه پرداخت. وی همچنین ترجمه‌ای از یک رسالهٔ کهن عربی را دربارهٔ الفبای رمزی و مستور ترجمه و چاپ کرد. امروز فن هامر - پورگشتال عمدتاً به خاطر تاریخ چند جلدی او دربارهٔ امپراتوری عثمانی به یاد مانده است (البته اگر به یاد مانده باشد). این کتاب با آنکه در ۱۸۲۷ - ۱۸۲۵ منتشر شده است، هنوز قابل استفاده است و به تمامی از حیث انتفاع نیفتاده است. وی همچنین دیوان شاعر قرن چهاردهم ایران، شمس‌الدین حافظ شیرازی را ترجمه کرد که تأثیری عظیم در دیوان غربی - شرقی گوته (۱۸۱۹) داشت.

با آنکه جست‌وجوی فن هامر - پورگشتال برای یافتن نسخه‌ای



از هزار و یک شب در قسطنطنیه به نتیجه نرسید، ولی به نظر می آید که وی دستنویسی از آن را در قاهره یافت. این دستنویس از آن زمان به بعد گم نشده است، ولی ظاهراً اولین تحریر یافت شده از هزار و یک شب بوده است که در آن شهریار سرانجام از تصمیم خود بر کشتن شهرزاد منصرف می شود. فن هامر - پورگشتال چون به قسطنطنیه بازگشت، شروع به ترجمه متن خود به زبان فرانسه نمود، و از ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۶ به این کار مشغول بود. متأسفانه اکنون، هم متن و هم ترجمه هامر - پورگشتال از دست رفته است، اما ترجمه ای آلمانی از روی ترجمه فرانسه او در ۱۸۲۵ به چاپ رسید، و این ترجمه هنوز باقی است. وی داستانهایی را که ترجمه کرده، کوتاه کرده است. گمان می رود که پراپناب و خسته کننده یافته، کوتاه کرده است. گمان می رود که ترجمه او بعضی از داستانهایی را که گالان در هزار و یک شب خود آورده، ولی در هیچ یک از دستنویسهای باقی مانده از هزار و یک شب موجود نیست، شامل می شود - این قبیل داستانها به «قصه های یتیم» معروف اند.

انتشار قدیمی ترین متون چاپی هزار و یک شب قوه محرکه جدیدی به فراهم آوردن ترجمه های جدید داد که دست کم ادعا می شد مستقل از ترجمه گالان هستند. متون چاپ شده به ترتیب عبارت بودند از: متن چاپ شده شیروانی در ۱۸۱۴ - ۱۸۱۸ (معمولاً معروف به چاپ اول کلکته)، متن چاپ شده برسلاو در ۱۸۲۴ - ۱۸۴۳، متن چاپ شده بولاو، یکی از حومه های قاهره، در ۱۸۲۵، و متن چاپ شده مک ناتن در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ (معروف به چاپ دوم کلکته). اما مسائل زیادی درباره همه این چاپها و منابع آنها و وضعیت آنها وجود دارد، به خصوص در مورد متن برسلاو که هشت جلد نخست آن به راهنمایی ماکسیمیلیان هابیش به چاپ رسید.

هابیش در ۱۷۷۵ در برسلاو به دنیا آمده بود، و در نزد سیلویستر دوساسی، عربی دان و دانشمند فقه اللغوی مشهور فرانسه در پاریس تحصیل کرده بود. هابیش بعد از بازگشت به برسلاو به تدریس زبان عربی پرداخت. به گفته خودش در آنجا نسخه دستنویس کاملی از هزار و یک شب را که شخصی به نام مردخای بن النجار از تونس برای او فرستاده بود، دریافت داشت، و در ۱۸۲۴ شروع به ترجمه آن به زبان آلمانی نمود، و حاصل کارش را در ۱۸۲۵ منتشر ساخت. بعداً در همان سال شروع به چاپ متن عربی دستنویسی کرد که مدعی بود از روی آن ترجمه می کرده است. با آنکه پیش از مرگش هشت مجلد از آن را چاپ کرده بود، اما متن چاپی او ناقص بود، تا اینکه یکی از شاگردان او به نام فلایشر چاپ چهار مجلد باقی مانده را به عهده گرفت. این چهار مجلد در ۱۸۲۴ - ۱۸۴۳ به چاپ رسید، و فلایشر همچنان که کار چاپ پیش می رفت عربی آن را «اصلاح» می نمود. در واقع، جای بسی تردید است که دستنویس تونس هابیش هرگز وجود داشته است. چنین به نظر می رسد که تنها کاری که وی کرده آن بوده است که داستانهای را از دستنویسهای مختلف هزار و یک شب و مجموعه داستانهای عربی دیگر که در کتابخانه های اروپایی وجود داشته است سرهم کند، و چون متن چاپی بولاو در ۱۸۳۶ درآمد، از داستانهای آن هم استفاده کرد. هابیش مانند بسیاری از معاصرانش به ساقچه آنکه ترجمه و متنی چنان حجیم و اساسی عرضه دارد که هزار و یک شب را چنانکه عنوان عربی کتاب وعده می داد دربرداشته باشد، و شاید هم به امید آنکه از این راه ثروتمند شود، غث و ثمین را به هم آمیخت. نسخه تونس هابیش تنها یکی از این «نسخ اشباح مانند» است که وجود ادعایشان مطالعه و بررسی آنچه را که به هر حال داستان بفرنج انتقال و نقل هزار و یک شب را تشکیل می دهد، بدتر و پیچیده تر

کرده است. چنانکه خواهیم دید صباغ، چاووس و ماردروس نیز مرتکب چنین جعلیاتی شده اند.

گوستاو ویل (۱۸۰۸ - ۱۸۸۹) مانند هابیش در نزد دوساسی در پاریس تحصیل کرده بود، اما وی بعداً به تکمیل زبان عربی خود در قاهره پرداخت. در ابتدای کار شرق شناسی خود با حمله به صحت و درستی ترجمه فن هامر - پورگشتال از هزار و یک شب شهرتی به دست آورد. خود وی ترجمه ای ناقص از هزار و یک شب در ۱۸۳۷ - ۱۸۴۱ به آلمانی کرد که بر مبنای چاپ بولاو و برسلاو و نیز دستنویسهای که در کتابخانه گوتا (کتابخانه دوکهای ساکس - کبورگ - گوتا) وجود داشت صورت گرفته بود.

این ترجمه، ترجمه کامل متن نبود، زیرا ویل نثرهای مسجع و شعرهای داستانها را حذف کرده بود. ویل بعدها به خاطر نوشتن تاریخ به یادماندنی خلافت اعراب شهرت زیادی به دست آورد، اما به رغم مقام والای او به عنوان یک تاریخ نگار، ترجمه هزار و یک شب او، حتی در آلمان، مقبولیت چندانی نیافت.

جانانان اسکات (۱۷۵۴ - ۱۸۲۹) مانند بسیاری از انگلیسهای قرن هیجدهم، زبان فارسی و عربی را در هند آموخت. (وی مدتی منشی فارسی وارن هیستینگس بود). اسکات در واقع، متن گالان را مبنای کار خود قرار داد، تنها گاه گاهی اصلاحاتی در آن به عمل آورد و چند داستانی نیز از منابع دیگر بر آن افزود. ترجمه اسکات که تحت عنوان سرگرمیهای شبهای عرب در ۱۸۱۱ چاپ شد، نخستین برگردان ادبی اثر گالان به زبان انگلیسی بود (برخلاف ترجمه های فرصت طلبانه نویسندگان مزدور گراب استریت)، و بعداً مبنای چاپهای پیرایش یافته و عامیانه شده انگلیسی فراوان برای کودکان قرار گرفت. انگلیسی دیگری که دست خود را در ترجمه هزار و یک شب آزمود هنری تورنس بود که کار خود را در سیملا آغاز کرد و از روی چاپ دوم کلکته، پنجاه شب نخستین از هزار و یک شب را ترجمه نمود و آن را در ۱۸۳۸ به چاپ رسانید. اما تورنس دریافت که کار سخت پیش می رود، زیرا، به رغم جاه طلبیهای ادبی اش، عربی را زیاد خوب نمی دانست؛ و وقتی که شنید او، لین ترجمه ای از هزار و یک شب را آغاز کرده است، فوراً میدان را به وی وا گذاشت.

ادوارد ویلیام لین که پسر یک روحانی بود، در ۱۸۰۱ به دنیا آمد. در ۱۸۲۵ به مصر رفت تا به عنوان یک چاپگر چاپ سنگی معیشتی به دست آورد و به دنبال چیزهای زیبایی بود که بتواند تکثیر کند. هنگامی که در ۱۸۲۸ به انگلستان بازگشت، بر آن شد تا شرحی مکتوب و مصور از آنچه در مدت توقف خود در مصر مشاهده کرده بود بنویسد. این شرح در سال ۱۸۳۶ تحت عنوان آداب و رسوم مصریان امروز به چاپ رسید (و در ۱۸۴۲ تجدید چاپ شد). این کتاب فوق العاده نافذ اعمال و مناسک دینی و آداب خانوادگی، خرافات و سرگرمیها، و چگونگی زندگی مادی اهالی قاهره را به تفصیل بیان می کرد و شایسته است که آن را یکی از نخستین آثار مردم شناسی محسوب داشت. با آنکه لین در آداب و رسوم مصریان یادآور شده بود که دستنویسهای هزار و یک شب فوق العاده گران قیمت است، به سختی به دست می آید، ولی این نظر را هم پیدا کرده بود که داستانهای آن به شیوه ای تحسین انگیز روش زندگی مردمی منعکس می سازد که هنوز در شهر قاهره ادامه دارد. لین چو در قاهره بازگشت شروع به ترجمه هزار و یک شب از روی متن عربی چاپ شده بولاو کرد. ترجمه او به صورت جزوه های ماهانه در طی سالهای ۱۸۳۸ - ۱۸۴۱ انتشار یافت و سپس به صورت کتابی در سه مجلد به چاپ رسید. با آنکه ترجمه او کار سنگین و پرمشقتی بود، اما به محض اتمام، وی به کار عظیم تری دست یازید و از ۱۸۴۲

تا ۱۸۴۹ در قاهره به تهیه و تدوین یک فرهنگ عربی به انگلیسی پرداخت. لازمه این کار جمع آوری دستنویسهای مختلفی از واژه نامه عظیم چندین جلدی عربی بود که به وسیله لغویان سده های میانه عرب نوشته شده بود، و آنگاه مقابله آنها با یکدیگر، و ترتیب و تنظیم ریشه های لغات برحسب یک نظام منطقی که از ابداعات خود وی بود و سپس پیدا کردن معادل انگلیسی لغات بود. لین در سال ۱۸۴۹ به انگلستان بازگشت و در آنجا به کار خود ادامه داد. وی چنان با شدت و حدت بر روی این فرهنگ کاری کرد و چنان مستغرق این اثر بزرگ شده بود که گاهی شکایت می کرد که خواندن خط انگلیسی چشمانش را می آزارد. هنگامی که در ۱۸۷۶ وفات یافت، هنوز هشت حرف از حروف الفبای عربی باقی مانده بود که وی درباره آنها کار زیادی انجام نداده بود یا اصلاً بدانها نپرداخته بود.

همانطور که گالان ترجمه خود را به قصد آنکه دنباله کتابخانه شرقی محسوب شود به وجود آورد، لین نیز ترجمه هزار و یک شب خود را بسط و ادامه اثر قبلی خود در ترسیم و توصیف آداب و رسوم مصریان امروز می دانست که به عقیده او از سده های میانه تاکنون بی تغییر مانده بود. لین چون قصدش آن بود که یک اثر تربیتی و تعلیماتی پدید آورد ترجمه اش کوله بار سنگینی از یادداشتها و توضیحات درباره میخک، قبرستانها، سنگ گچ، اسب آبی، شطرنج، قانون ارث، عرق، چند همسری، چرند و پرند، و مطالب بسیار دیگر، با خود داشت. در حقیقت، این یادداشتها در حدی بود که نشان داد، می شود آنها را جداگانه به چاپ رسانید، و از این رو به صورت کتابی تحت عنوان **جامعه عرب در سده های میانه: بررسیهای بر پایه هزار و یک شب**، منتشر شد.

لین مانند بیشتر کسانی که بعد از وی آمدند، خود را ناچار یافت که برای آنکه جایی برای ترجمه خود باز کند، آثار متقدمان را لحن مال کند. اعلام داشت: «من ادعا می کنم که ترجمه گالان به کلی از متن منحرف است. آشنایی وی با آداب و عادات اعراب در حدی نبود که همیشه او را از خطاهای فاحش به توصیف درنیامدنی باز دارد.» بعدها، برادرزاده لین و ویراستار آثار او بعد از مرگش یعنی استانی لین - پول، این اتهامات را ادامه داد و ترجمه گالان را «ناقص، بیجان و ناشایسته» خواند. لین به خصوص به سبک گالان ایراد داشت، و آن را با روح هزار و یک شب اصلی ناسازگار می شمرد. هرآینه، لین مرد ادیبی نبود، و صرف نظر از ادبیات عرب و به استثنای کتاب مقدس چندان چیزی نخوانده بود. سبک خود وی به گنده گوئی و تقلید از سبک کتاب مقدس گرایش دارد. متن ترجمه اش پر از لغات و اصطلاحات مهجور است. اغلب ترتیب و نظم جمله را، بی آنکه نیازی باشد، معکوس می سازد. با آنکه سبکش فحیم و روان نیست، اغلب به نحوی رنج آور و بدون هیچ انگیزندگی تحت اللفظی است (مثلاً، لین ترجیح می دهد که اصطلاحات عربی را دقیقاً تقلید کند، چنانکه عبارت «ما زال» عربی را به «بی توقف» ترجمه می کند نه به «پیوسته»، و نیز با به کار بردن واژه و اصطلاحات و عبارات لاتین ترجمه خود را چاشنی می زند. درست است که خواندن ترجمه لین آسان تر از ترجمه برتن است، اما این امر چنانکه خواهیم دید، چندان هنری نیست.

لین از روی متن چاپ شده بولاغ در قاهره ترجمه خود را آغاز کرد، اما آن را گاهی با متن چاپ اول کلکته و چاپ برسلاو مقابله می کرد (با آنکه بدون هیچ تحقیقی به این نظر رسیده بود که متن بولاغ به روشنی بهتر از متنهای دیگر است، و اختلافات میان تحریرهای متفاوت، اهمیت چندانی ندارد). یکی از استدلالهایی که در مورد ارزشیابی ترجمه لین به عنوان

بهترین ترجمه می شود این است که اثر وی ترجمه کامل هزار و یک شب نیست. لین کتاب خود را چنان طرح افکنده بود که در میان خانواده ها خوانده شود. از این رو، قسمتهایی را که فکر می کرد برای گوشه های معصوم و کودکانه مناسب نیست پیراست و یا بازنویسی کرد. در مواردی هم که داستانهایی را به کلی هزل آمیز و دور از نزاکت یافت آنها را حذف نمود. وی نه تنها متن خود را برای آنکه عقیقانه به نظر آید پیراست، بلکه در مواردی هم که داستانهایی را کسل کننده می یافت، یا تکراری می دانست، یا نامفهوم می انگاشت به زدودن آنها اقدام کرد. خواننده ای که دل به دریا زده و به سیر در متن کامل عربی یا خواندن ترجمه جامع برتن پرداخته باشد، ممکن است از رویه لین جانبداری کند. اما حقیقت این است که قضاوت ادبی لین غریب بود و ویراستهای او دلخواهانه. بعضی از بهترین داستانها از ترجمه لین حذف شده است، و وی هرگز نمی گوید که در کجاها به حذف و زدودن خواهد پرداخت. او بیشتر شعرها را هم به عنوان آنکه مناسبی ندارند، حذف کرده است. بنابراین، ترجمه لین را باید گزیده بزگرگی از داستانهای اصلی دانست نه روایت جامعی از آنها.

لین عقیده داشت که تحریر نهایی هزار و یک شب به صورتی که در متن بولاغ برای ما باقی مانده است کار مؤلف واحدی است که در قرن هفدهم می زیسته است. این امر چنان از عدم حساسیت لین نسبت به موضوعات مربوط به سبک و درونه یک متن مرکب و مختلط پرده برمی گیرد که پرسشهایی درباره قضاوت لین درباره مسائل دیگر برمی انگیزد. با وجود این، ترجمه لین به حسن قبول پذیرفته شد. لی هانت در مجله لندن و وسمیتر نوشت که «ترجمه آقای لین بدون تردید ارزشمندترین، ستودنی ترین، عالمانه ترین و مطبوع ترین اثری است که با رنج فراوان پدید آمده است، ارزش آن را دارد که از آن استقبالی افتخارآمیز به عمل آید، و همه عاشقان هزار و یک شب سپاسگزار آن باشند، و عصر جدیدی را در تاریخ ادبیات عامیانه شرقی آغاز نهد.» همشهریان اسکاتلندی لین که اندر یو لانگ در رأس آنها قرار داشت، به ویژه از ستاینندگان کار لین بودند و رهبری مخالفت با ترجمه رقیب بعدی را که ترجمه پابن از هزار و یک شب باشد، بر عهده داشتند.

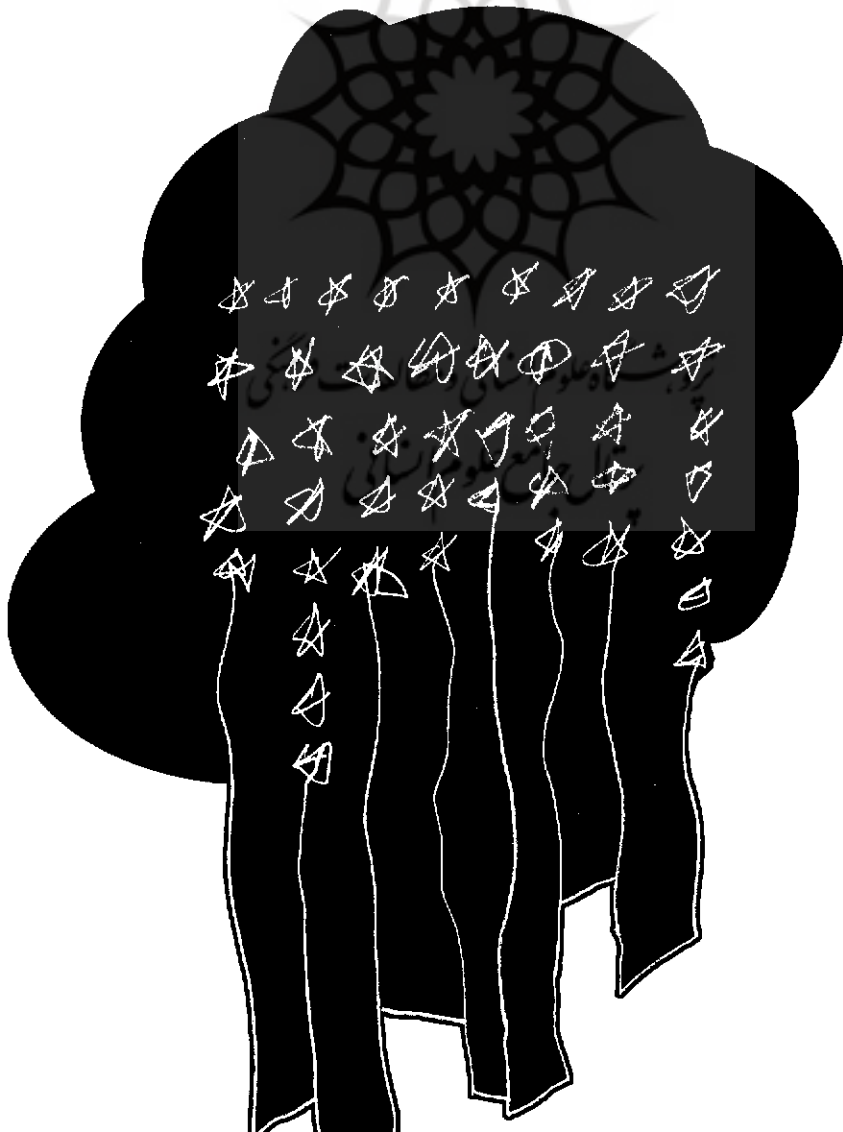
جان پابن (۱۸۴۲-۱۹۰۶) خیلی زود علاقه و استعداد خود را برای شعر و زبانهای خارجی نشان داد. تا به نوزده سالگی برسد ترجمه هایی از شعر آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی، یونانی، لاتین، ترکی، فارسی و عربی کرده بود. باور کردنی نیست که وی اینهمه زبانها را در نزد خود آموخته بود، و بی آنکه حتی پای به مشرق زمین بگذارد، زبان ترکی و فارسی و عربی را استادانه می دانست (با آنکه کمپانی هند شرقی تعلیم زبان عربی را سرپرستی می کرد و کارمندان آن هر گاه امتحانات رسمی را در آن زبان می گذرانیدند شایسته دریافت دستمزد بیشتری می شدند، هنوز دستور زبان جامع و صحیحی برای زبان عربی به انگلیسی وجود نداشت تا اینکه تامس رایت چنین دستور زبانی در ۱۸۵۹-۱۸۶۲ منتشر ساخت). پابن دوره های شاگردی مختلفی را گذرانید، مدت کوتاهی نیز مشاور قضایی بود. اما سرانجام به عنوان مترجم و شاعر، معیشتی به دست آورد. وی دوست می داشت که وقتی بر بالای اتوبوسی نشسته بود که اسب آن را می کشید و لندن را دور می زد به کار ترجمه اش بپردازد. به عنوان یک ادیب جوان از دوستی ادیبان و نویسندگان بسیاری چون مالارمه، سوین برن و غیره برخوردار بود. دو تا از نزدیک ترین دوستان او کلکسیونرهای برجسته و متخصصان بریتانیایی آثار پورنوگرافی بودند، و آن دو فاستر فیتز جرالد اربوتات و ه. س. اشبی بودند.^{۱۲} اربوتات در بمبئی خدمات کشوری می کرد و علاقه شدیدی

به نوشته‌های پورنوگرافی یا الفیه و شلفیه هندی و به طور کلی ادبیات شرقی داشت. اشپی با نام مستعار پیزانوس فراکسی کتاب‌شناسیهایی برای کتابهای عاشقانه و شهوی نگاشت. عده‌ای از محققان معتقدند که کتاب **زندگی سرنی** من که بدون نام مؤلف منتشر شده است و یک خاطره نگاری هزلی و پورنوگرافیک است، ممکن است به قلم او باشد.

در سال ۱۸۷۷ پایین و گروهی از دوستانش انجمنی به نام انجمن ویون درست کردند تا در وهله اول ترجمه‌های پایین را از اشعار فرانسوی سده میانه‌ای ویون منتشر سازند (عصر ویکتوریا، عصر انتشار پروژه‌های تحقیقاتی بزرگی بود که مجلدات و دهه‌های بسیار را دربر می‌گرفت. از جمله انتشارات آن عصر است: **واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد** الکساندر مورای، فرهنگ **زندگینامه‌های ملی** سرلسلی استیفن و انتشارات انجمن هاکیلیوت و انجمن متون قدیم انگلیسی که چاپ انتشارات غیراقتصادی را تعهد می‌کردند، از مشخصه‌های این عصر بودند.) این انجمن ویون بود که می‌خواست ترجمه هزار و یک شب پایین را منتشر سازد. انجمن نه تنها پول لازم برای انتشار کتاب را فراهم ساخت، بلکه تا حدی هم برای پایین در مقابل اتهامات احتمالی به ترجمه آثار مستهجن تأمین ایجاد کرد، با این تمهید که انتشارات انجمن فقط برای اعضای انجمن است. از این روز ترجمه هزار و یک شب پایین فقط ۵۰۰ نسخه چاپ شد، و هر ۵۰۰ نسخه نیز

بلافاصله به فروش رسید.

پایین در سال ۱۸۷۶ یا ۱۸۷۷ کار ترجمه خود را از روی چاپ دوم کلکته آغاز کرد. با آنکه ترجمه او کامل‌تر از ترجمه لین بود، هنوز ترجمه به تمام معنی کامل متن عربی نبود، زیرا وی مطالب هزلی و پورنوگرافی را وقتی درمی‌افزود که در چاپ بولاق و برسلاو نیز آمده باشند. معهذاً، دوستی وی با اربونتات و اشپی باعث نشد که وی به راستی به جست‌وجوی مطالب قبیح در اصل عربی بپردازد یا در آنها که می‌یافت اغراق و مبالغه کند. در حقیقت وی کوشید تا عبارات و بخشهای هزلی و مستهجن را چنان در لفاقة تلمیحات و اشارات ببوشاند که وجدان اخلاقی خوانندگانش را نیازارد. برای برگرداندن سجعهای «بیمزه» کتاب به نثر موزون انگلیسی کوششی نکرد. اما او شعرهای هزار و یک شب را بیشتر از پیشینیان خود جدی گرفت و همه آنها را ترجمه کرد. پایین ترجمه خود را یک اثر ادبی می‌دانست، نه یک نوع دائرةالمعارف آداب و رسوم شرقی. بنابراین به خویشتر رنج افزودن هیچ نوع توضیح و تبیین نداد. ترجمه کامل متن چاپ دوم کلکته برای پایین شش سال طول کشید. این ترجمه در نه جلد از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۴ چاپ شد. وی پس از آنکه ترجمه‌اش منتشر شد، به کارش ادامه داد و داستانهای اضافی‌ای از چاپ برسلاو و چاپ اول کلکته ترجمه نمود، و اینها را در سال ۱۸۸۴ به نام **داستانهایی از عربی** منتشر ساخت. وقتی نسخه‌ای از دستنویس داستان «زین الاصنام» و



«علاءالدین» زوتبرگ به دست او رسید، آنها را نیز ترجمه کرد و در ۱۸۸۹ به چاپ رسانید.

پاین در کار خود با عده‌ای از سرآمدان شرق شناسی آن روزگار - از آن جمله ا.ج. و. گیب مؤلف تاریخ شعر درباری عثمانی، دکتر ف. استینگاس مؤلف واژه‌نامه‌ای که هنوز هم بهترین واژه‌نامه فارسی به انگلیسی است، یعقوب ارتین پاشا یک شرق شناس اشرافی با شهرت فراوان، و ه. زوتبرگ کتابدار دانشمندی که درباره دستنویسهای هزار و یک شب بررسی ویژه‌ای کرده بود - مشورت می‌کرد و از آنها کمک دریافت می‌داشت. با اینهمه، طرفداران ترجمه لین که جان راسکین، اندریولانگ، ویلیام رابرتسون اسمیت و استانلی لین - پول از آن جمله بودند، بی‌رحمانه ترجمه پاین را مورد حمله و انتقاد قرار دادند. انتقادات آنها در موضوع سبک تا حدی قوت و قدرت داشت، زیرا پاین برای به کار بردن لغات کهنه و مهجور شور و شوق زیادی به خرج می‌داد.

انتشارات انجمن متون قدیم انگلیسی و کار الکساندر مورای به نام واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد دسترسی به این گونه واژه‌ها را آسان‌تر کرده بود، و پاین آنها را به فراوانی در ترجمه خود به کار برده بود. با آنکه در ترجمه اشعار عربی زحمت بسیار کشید، به چشم متجددان چندان رضایت بخش نیامد. دوست پرشور و زندگینامه نویس او، تامس رایت، ادعا می‌کرد که پاین «به عنوان شاعر و مترجمی اصیل یکی از بزرگ‌ترین ادیبان انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بوده است... او به کیلبرن... شهرت و برجستگی‌ای در ادب داد که به شیراز، به اوینیون و به وایمار تعلق دارد.»^{۱۳} اما این قضاوتی نیست که آزمون زمان را، حتی در کیلبرن، از سر گذرانده باشد. پاین مردی پرخاشگر و اهل جدل بود، و به همه انتقاداتی که طرفداران ترجمه لین بر ترجمه او وارد آوردند، پاسخ داد و در این نبرد از پشتیبانی و حمایت شدید سر ریچارد برتن برخوردار یافت. سر ریچارد فرانسیس برتن (۱۸۲۱ - ۱۸۹۰) به عنوان یک نویسنده، ماجراجو، و پوینده از پیش مشهور بود.^{۱۴} سوین برن، شاعر جوانی که عملاً شاگرد او بود درباره‌اش می‌گفت: «برتن آرواره شیطان و پیشانی خدایان دارد.» به گفته دوستش، لرد روسدیل، وی «تنها مردی بود که من می‌شناختم که می‌توانست تفنگ فیل کش قدیم را بر شانه بگذارد و بدون خستگی آتش کند؛ قدرت و طاقت او عظیم بود و می‌توانست چنان پهلوان وار براندی بنوشد که دکتر جانسن را خوش بیاید.»

برتن پی در پی کنسول بریتانیا در سانتوس (برزیل)، دمشق و

تریست بود. درباره موضوعاتی چون فن شمشیربازی، باز داری، فاحشه‌خانه‌های هند، فنون معدن، مورونها و جغرافیای افریقا مطالب فراوانی نوشته بود. در ۱۸۶۴ بر سر مکان سرچشمه رود نیل با همکار پیشین خود در کار پویش و اکتشاف، جان هنینگ اسپک، درگیر مشاجره‌ای شدید شد. بالاتر از همه اینها، برتن به خاطر سفرش در جامه مبدل به اماکن ممنوعه حجاز [یعنی مکه و مدینه] که شرح آن را در سال ۱۸۵۵ به نام سفر زیارتی به مکه و مدینه منتشر ساخت، شهرت فراوان به دست آورده بود.

برتن اولین بار از اینکه پاین قصد دارد ترجمه‌ای از هزار و یک شب را چاپ کند به وسیله نامه‌ای که پاین در مجله اتناوم، مورخ ۵ نوامبر ۱۸۸۱ برای جلب مشتری «ابونمان» کتاب منتشر ساخته بود، آگاهی یافت. برتن هنگامی نامه را خواند که ده سالی بود که به کار خسته‌کننده و بی‌اهمیت نمایندگی منافع بریتانیا در تریست مشغول بود. وی بلافاصله به پاین نامه نوشت و پیشنهاد کرد که حاضر است ترجمه‌اش را اصلاح کند، و به هر نحوی که پاین صلاح بداند به وی کمک نماید. برتن ادعا کرد که خود وی مدتی است به تدارک مقدمات ترجمه‌ای از هزار و یک شب مشغول است، و برنامه این کار را از ۱۸۵۲ در سر داشته و در آن هنگام او و اشتین هاووزر پوینده، در سومالی درباره آن بحث می‌کرده‌اند. در واقع دلایل و شواهد اندکی وجود دارد که تا قبل از سالهای ۱۸۸۰ برتن مقدار معتنابهی از هزار و یک شب، از روی هر یک از تحریرهای آن را، ترجمه کرده باشد، هر چند لرد روسدیل که در ۱۸۷۱ برتن را که در آن موقع کنسول بریتانیا در دمشق بوده ملاقات کرده است، ادعا می‌کند در آن موقع برتن دو یا سه فصل نخستین ترجمه‌اش را به او نشان داده است. با اینهمه پاین از یاری برتن هم در راهنمایی‌های او در حل عبارات دشوار عربی، و هم از پشتیبانی وی در مشاجره‌ای که بر سر مزیت‌های نسبی ترجمه پاین و لین در مطبوعات بالا گرفته بود، استقبال کرد.

برتن گذشته از احساس کسالت در تریست و احساس اینکه از شهرت بازداشته شده است، بی‌پول هم بود. در تماس با پاین، برتن دریافت که ترجمه پاین چهار برابر مقداری که چاپ شده مشترک پیدا کرده است، اما پاین تصمیم گرفته بود که چاپ دیگری از ترجمه خود را منتشر نسازد (پاین از ترجمه خود ۴۰۰۰ لیره انگلیسی به دست آورده بود). برتن با موافقت پاین بر آن شد که خود ترجمه‌ای از هزار و یک شب روانه بازار کند، و توانست از طریق فهرستی از ۲۰۰۰ مشترک این کار را انجام دهد. ویرایش ده جلدی مجموعه اصلی

هزار و یک شب برتن در ۱۸۵۵ منتشر شد. وی مانند پلین از تمهید اشتراک از طریق یک انجمن استفاده کرد تا هم برای چاپ اثرش پول به دست آورد و هم خطر مورد تعقیب قرار گرفتن به جرم هزل نویسی را کاهش دهد. به این دلیل ویرایش برتن زیر نام انجمن کاما شاسترای بنارس، درآمد. این انجمن را برتن و اربوتانت برای چاپ آثار کلاسیک عاشقانه و جنسی هند تأسیس کرده بودند. انجمن کاما شاسترا قبلاً کتابهای **انانگا وانگا** و **کاماسوترا** را منتشر ساخته بود. بعدها ترجمه مجدد برتن از یک اثر کلاسیک عربی در همین زمینه به نام **باغ عطر** در همین چاپخانه چاپ شد (البته نام بنارس دروغ و جعلی بود و این کتابها در استوک نوبنگتن چاپ می شدند). برتن پس از آنکه ترجمه متن چاپ دوم کلکته را به پایان رسانید، مانند پلین به سراغ چاپها و تحریرهای دیگر **هزار و یک شب** رفت و داستانهایی را که در آنها آمده بود ولی در متن کلکته وجود نداشت ترجمه کرد. و این ترجمه ها در شش مجلد به عنوان **تکمله هزار و یک شب** در ۱۸۸۶-۱۸۸۸ به چاپ رسید.

در واقع بخش عظیمی از ترجمه برتن وابستگی نزدیک با تحریر اولیه پلین دارد، هر چند برتن سخت به خود زحمت داده است تا این را بپوشاند. به عنوان مثال در آغاز داستان قلندر دوم^{۱۵} آنجا که پلین ترجمه کرده است «به هفت مذهب» برتن «به هفت قرائت» ترجمه کرده است، آنجا که پلین آورده است «علم ستارگان»، «دستنویسی»، «عزیمت»، برتن «دانش ستارگان»، «خطاطی» و «رفتن»^{۱۶} آورده است. جست و جوی برتن برای یافتن بدیلی برای واژه های پلین اصولی و گاهی مایوسانه است. منظور این نیست که برتن نمی توانسته، مستقلاً از عربی ترجمه کند، زیرا ترجمه های او از اشعار مندرج در داستانها به نظر نمی آید که در حد زیادی متکی بر ترجمه پلین باشد. گذشته از این، برتن برخلاف پلین، سعی کرد که ترمسجج متن اصلی را به نحوی در ترجمه خود بنمایاند. برتن همچنین بعضی از داستانهایی اضافی را پیش از پلین ترجمه کرده بود، مانند داستان «زین الاصنام» و «علاءالدین»، و در اینجا، ترجمه های پلین که بعداً صورت گرفته بسیار شبیه ترجمه های برتن است. برتن تعدادی داستان هم ترجمه کرد که پلین هرگز به ترجمه آنها دست نیازیده بود، هر چند چنان می نماید که برتن در ترجمه بعضی از آنها اغلب با دشواری روبه رو بوده است.

برتن چنان دید جامع نگرانه ای پیدا کرده بود که به مقدار زیاد در مجعولات **هزار و یک شب** گمراه شد. چون اصلهای عربی برای بعضی از داستانهایی گالان معروف به «قصه های یتیم» پیدا نکرد، رویه عجیبی در پیش گرفت و آنها را از روی ترجمه هندی **هزار و یک شب** گالان مجدداً ترجمه کرد، و امیدش آن بود که به این طریق توانسته باشد صبغه اصلی آن داستانها را به دست آورد.

همانندیهایی سبک برتن و پلین را در ترجمه آن می توان تا حدی ناشی از آن دانست که این دو، ذوق و سلیقه ادبی یکسان و دوستان یکسانی داشتند. سوین برن، اشی و اربوتانت دوستان برتن نیز بودند، و همه اینان با یکدیگر کتاب و شوخی و هزلیات زد و بدل می کردند. برتن در شور و علاقه پلین برای به کار بردن لغات کهنه و مهجور سهیم بود. سبک برتن را می توان به نوعی سبک گویتک تقلیدی مرکب توصیف کرد که در آن ترکیبی از عناصر انگلیسی میانه، ترجمه مجاز کتاب مقدس، و نمایشنامه های عصر جیمز اول به کار گرفته شده بود. بیشترین خوانندگان امروز اصطلاحات عهد ویکتوریایی برتن را نیز زشت و ناهنجار می یابند. بی تردید ترجمه انگلیسی **هزار و یک شب** برتن را می توان به کسانی که می خواهند بر قدرت واژه های خود بیفزایند توصیه کرد... دامنه لغات و واژه های برتن بسی فراخ تر از

پلین است، چیزی است که میان زبان عالمانه محض و زمینی و خاکی محض نوسان دارد، از این رو، هارون الرشید و سندباد برتن در یک سرزمین هرگز نبود زبانی راه می روند و حرف می زنند.

برتن و پلین در عشق و علاقه شان به آثار رابله، **گاراگانتوا** و **پانتاگروئل**، شریک بودند. برتن به ویژه عاشق سه کتاب اول این اثر بود، به صورتی که در ۱۶۵۳ به وسیله شوالیه و نظریه پرداز زبان شناس اسکاتلندی، سر تامس اورکارت، ترجمه شده بود.^{۱۷} اورکارت طرفدار پذیرش هر نوع واژه ای در زبان بود (logopandocie) و ترجمه او از رابله خصلت یک شورش زبانی داشت، و مانند آن بود که کنز اللغات راحب را به شیوه سوررئالیست از نو بنویسند. عبارات و کلماتی که اورکارت در ترجمه خود از رابله به کار برده بود...^{۱۸} عیناً از ترجمه برتن از **هزار و یک شب** سربر آورد. اما ترجمه انگلیسی اورکارت کلاً پرلغت تر، متنوع تر و بی عفتانه تر از اصل فرانسوی رابله بود. برتن نیز قدم در همین راه گذاشت و سعی کرد که ترجمه اش اصلاحی بر اصل عربی **هزار و یک شب** باشد. به عنوان مثال، در داستان چهارچوب اول کتاب، آنجا که در متن عربی زن شهریار خود را تسلیم یک «غلامک زنگی» می کند، در ترجمه برتن این غلامک به معنی «مغربی سیاه تراشیده و نخراشیده ای که آب از دهانش روان و چشمانش در چشمخانه غلطان، چنانکه دیدگان به سپیدی می زند و منظره ای مهیب بدو می داد» تبدیل می شود. ترجمه اورکارت مایانه برتن، در بهترین صورتش نثری پرزرق و برق دارد؛ اما در بدترین صورتش غیرقابل فهم است. فرانچسکو گابریلی که بعدها **هزار و یک شب** را به ایتالیایی ترجمه کرد با دهن کجی می گوید که برای فهمیدن انگلیسی برتن اغلب مجبور می شده است به متن عربی مراجعه کند، اما خورخه لونس بورخس در مقاله پرآب و تابی به نام «ترجمان ۱۰۰۱ شب» ترجمه برتن را بر مسند قهرمانی می نشاند.^{۱۹} بورخس به شیوه ای احساساتی استدلال می کند که ترجمه ای که شفاف و روشن یا خنثی است چیزی به ادبیات ارمغان نمی کند. از طرف دیگر، نثر برتن را به خاطر بار فرهنگی ای که دارد باید ارزشمند دانست. «از بعضی جهات این فرآیند تمامی ناپذیر بر ترجمه برتن سایه افکننده است - در ترجمه او بی عفتی کلام جان دان، واژگان عظیم شکسپیر و سیریل ترنر، گرایش سوین برن در به کار بردن واژه های کهن، زمختی عالمانه رساله نویسان قرن هفدهم، قدرت و ابهام، عشق به طوفانها و جادو وجود دارد. بورخس از اینجا نتیجه می گیرد که ترجمه برتن بهترین ترجمه **هزار و یک شب** در زبان انگلیسی است. البته در اینجا همه کس با بورخس موافق نیست، همانطور که هیچ کس این عقیده بورخس را که رابرت لوئیز استیونسن و ج.ک. چسترتن دو تن از بزرگ ترین نویسندگان در ادبیات انگلیسی هستند، نمی پذیرد. اما بدون تردید ترجمه **هزار و یک شب** برتن یکی از عجایب ادبیات انگلیس است و یا به عبارت حسین هادوی «کلاه فرنگی برایتون»^{۲۰} در ادبیات است.^{۲۱}

یکی از عجیب ترین مشخصه این اعجوبه ادبیات انگلیسی یادداشتها و پانوشتهای غیرلازم و زیادی آن است. برتن دلش می خواست در جهان دانش به عنوان یک مردم شناس یا نوعی دانشمند شناخته شود، اما در ترجمه لین که شرحها و یادداشتهای فوق العاده زیادی به همراه داشت، این یادداشتها و توضیحات کم و بیش به قصد آن نوشته شده بود که به خواننده معمولی اطلاعات لازم را درباره آداب و رسوم مسلمانان و زندگی مادی آنها بدهد. در حقیقت، شاید لین بیش از آنچه لازم بود یک خواننده معمولی در این امور بداند در یادداشتهای خود آورده بود. اما گویا برتن به رقابت با لین وادار شده بود که در یادداشتها و پانوشتهای خود که به اندازه یادداشتهای

لین فراوان بود شرح و توضیح بیشتر و موضوعات غامض تری را در بیاورد.

برتن مردی بود که تعصبات بسیار داشت، و این تعصبات در او بسیار شدید بودند. وی نژادپرست بود (در عصری که نژادپرستی به ظواهر شبه علمی دروغینی آراسته شده بود). سیاهان آفریقایی، یهودیان و ایرانیان را در یادداشتهایش به شناعت یاد می کرد. احساسات ضد زن داشت، و به خصوص از زنان زیرک و هوشمند اجتماعی سخت بدش می آمد. ضد مسیحی بود و معتقد بود که اسلام با همه نقصهایی که دارد، دین بهتری است، زیرا به عنوان ابزاری در رتق و فتق امور اجتماعی معقول تر و سودمندتر است. نمایه های یادداشتهای برتن نمونه های فوق العاده ای از تعصبات او به صورت جدول بندی شده است: «زنان هرزه سیاهان زنگی را می پسندند... کوران به گستاخی مشهورند، و مانند آن... در مشرق کورکردن یک عمل عادی است، و چگونه این کار را می کنند.» در «داستان ملکزاده جادو شده» برتن پادشاه را وامی دارد که به زبان زنگیان سخن بگوید. «او شب تا صبح فریاد به آسمان برمی دارد و کمک می طلبد، گاه دعا می کند، گاه ناله می کند و گاه نفرین به هر دوی ما می فرستد، و به این طریق خواب را بر چشمان من حرام ساخته است.»^{۳۲} و همانطور که قبلاً در این فصل گفتیم غیرممکن است که این نوع زبان شکسته بسته را در هزار و یک شب به کار بست، و در واقع در چاپ دوم کلکته پادشاه به زبان عربی صحیح بدون هیچ زیب و زینتی سخن می گوید.

بالتر از همه، برتن خود را متخصص در امور جنسی (sex) می دانست. اگر همه یادداشتهای او را درباره جنسیت و شیوه های عجیب و غریب امور جنسی جمع کنیم به یک دائرةالمعارف بالغ می شود. آسان می توان دریافت که یادداشتهای برتن درباره امور جنسی مستهجن و یا غریب است، اما به این آسانی به خاطر نمی آید که وی پیشگام هاولوک الیس و زیگموند فروید در نوشتن درباره امور جنسی بوده باشد. در این زمینه وی اطلاعات خود را از سرچشمه های فکری و منابع کتابشناختی کسانی چون فرد هانکی و منکتون میلز ملقب به لرد هاوتن کسب می کرد. هانکی که در پاریس زندگی می کرد مرد سادیست ثروتمندی بود که آثار مارکی دوساد را گرد می آورد. ریچارد منکتون میلز^{۳۳} نقش مهمی در سیاست انگلیس داشت و لرد پارمستون او را عضو مجلس اعیان کرده بود. اما وی جاه طلبیهای سیاسی خود را کنار گذاشت و یکی از میزبانان و حامیان برجسته انجمنهای فرهنگی انگلستان شد. مدتها با برتن دوست بود، و برتن از طریق او برای نخستین بار سوین برن را ملاقات کرد. (شاعر و پوینده فوراً دریافتند که در علاقه مندی به شلاق زدن و الکلی سهمیم هستند). در یادداشتهای مثلاً علمی برتن و سواس جنسی و نژادپرستی دست به دست هم می دادند. این واضح است که برتن به رجولیت استثنایی سیاهپوستان باور و از آن وحشت داشته است. یکی از نظریه های پرآوازه او این بود که یک «منطقه سوتادیک» وجود دارد که منطقه مدیترانه و بیشتر سرزمینهای آن ناحیه را شامل می شود، و در این ناحیه همجنس بازی امری متعارف است. بعد از امور جنسی یکی دیگر از موضوعات محبوب برتن که در یادداشتهای او با جنسیت کوس همسری می زند «ضربه زدن» و «یاد در کردن» است. تا آنجا که من می توانم بگویم برای داستان «چگونه ابوحنسن باد در می کرد» که در جلد پنجم ترجمه برتن آمده است، اصل عربی وجود ندارد. این داستان قصه ای اروپایی است که برتن دزدانه وارد ترجمه هزار و یک شب خود کرده است. قصه ای بسیار همانند آن در زندگینامه های قرن هفدهم اوبری^{۳۴} هست، ولی بدون تردید این

قصه بسیار قدیمی تر است.

صرف نظر از امور جنسی و باد در کردن، یادداشتهای برتن نمایشی از فضل فروشیهای ابلهانه است که تکه هایی از سرگذشت خود وی نیز جاشنی آنها شده است. واژه «باب» در عربی هم به معنای «در» است و هم به معنای «فصلی» از یک کتاب. طبیعتاً یکی از واژه های عادی آن زبان است. برتن در دو سوم جلد نهم از کتاب خود توانسته است توجه محققانه خود را به این واژه معطوف دارد و نشان دهد که معنایی نادر و متفاوت چون «آرامگاه قبلی» دارد (و این توضیح در بافت عبارتی که یادداشت برای آن نوشته شده است، به کلی نامربوط است). و در یادداشتهی که درباره شیخ در جلد اول آمده است گفته می شود که در معارف اسلامی حضرت ابراهیم نخستین مردی است که فرق بازی کرده و خلال دندان به کار می برده است. در یادداشتهی در جلد پنجم تکمله ترجمه، از سودنورگ نقل می کند که در دنیای دیگر مردم به پشت سر نتوانند نگریست. در یادداشتهای دیگر، به یاد می آورد که چگونه در اسکندریه سگی به او حمله کرد، نشسته های احضار روح را که در آنها حضور می یافته فریاد می آورد. بدون تردید چنین گریزهایی کار دشوار و خسته کننده است. تراجم اش و مقابله آن را با ترجمه پابن آسان می ساخت. یادداشتهای برتن مزاحم و تصدیع دهنده و پر پیچ و تاب و فوق العاده شخصی بود. انسان و سوسه می شود که چنین تصور کند که مبادا این یادداشتهای یکی از سرمشقه های تحقیق تفسیری آشفته خودخواهانه کینوت در داستان فوق العاده جالب ناباکف به نام آتش رنگ باخته باشد (البته هیچ مدرکی در دست نیست که ناباکف هرگز کتاب برتن را خوانده باشد).

در سالهای اخیر متداول شده است که درباره برتن نویسنده، چنان سخن بگویند که گویی وی سخنگو و نماینده بریتانیای عصر ویکتوریا و امپراتوری آن، و یکی از شرق شناسانی است که طرح اساسی استعمار بریتانیا را تهیه کرده است. از چنین چشم اندازی، مطالعات و بررسیهای برتن و شرق شناسان دیگر قرن نوزدهم را می توان اعمالی در حد اجحاف و تهاجم فرهنگی دانست. بنا بر گفته رعنا قبانی، برتن از آن جهت که اسطوره شرق شهوت زده و درخور استثمار را ترویج می کرد بار سنگینی از مسئولیت بردوش دارد.^{۳۵} البته این درست است که برتن برای توجیه زحمات خود و فروش ترجمه اش می گفت که امپراتوری بریتانیا با داشتن میلیونها رعیت مسلمان در هند و افریقا بزرگترین امپراتوری اسلامی است تا به حال جهان به خود دیده است، و حتی تا آنجا پیش می رفت که ادعا می کرد داستانهای هزار و یک شب بصیرتی در شناخت آداب و رسوم و نهادهای اجتماعی مسلمانان به انسان می دهد که نظیر ندارد، و نیز درست است که برتن به عناصر نژادپرستانه و شهوانی و مستهجن هزار و یک شب چسبید و آنها را بیاراست و رنگ و لعاب زد، ولی باید در نظر داشت که برتن اینها را اختراع نکرد. گذشته از این، واضح است که ترجمه برتن از هزار و یک شب کار یک غربیه نامتعارف و عجیب گوشت تلخی بود که با وزارت خارجه و مستعمرات بریتانیا و نیز با کلیسا و بیشتر دنیای ادبی و دانشگاهی سراختلاف داشت. از امپراتوری بریتانیا پاداش اندکی بدو می رسید، و او نیز اعتنائی بدان نداشت.

چنانکه پیش بینی می شد ترجمه برتن نیز مانند ترجمه پابن مورد حمله طرفداران ترجمه لین قرار گرفت. البته برتن کارهای زیادی کرده بود که این مشاجره را باعث شد. یادداشتهای و ملحقات وی با تصحیحاتی در کارهای اسکات، تورنس و لین و استهزاء آنها جاشنی تندی یافته بود. شرق شناسانی که مناصح و حامی پابن بودند از برتن

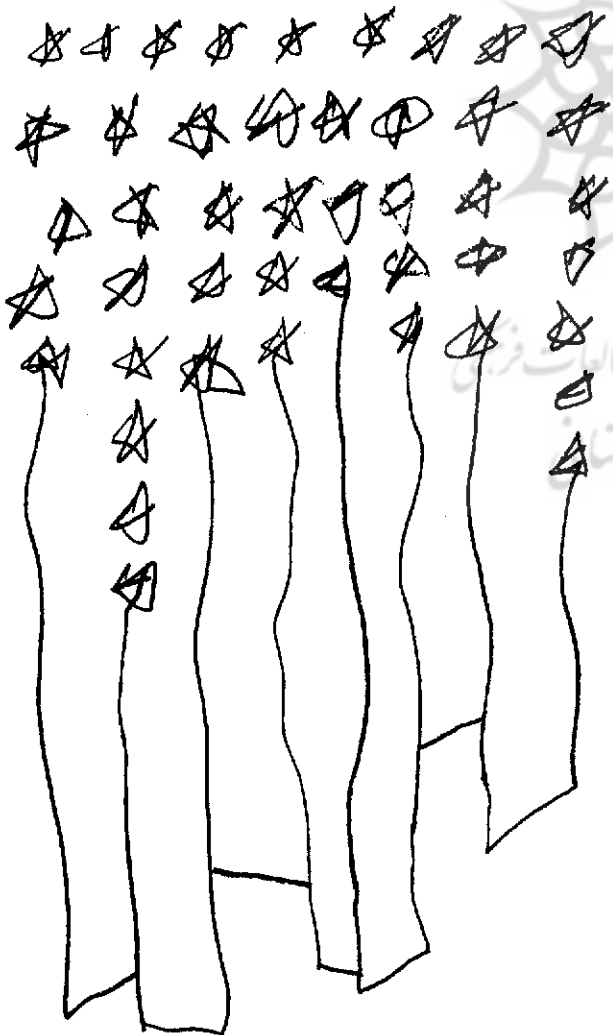
نیز در سلسله جدیدی از منازعات و مجادلات درباره موضوع ترجمه هزار و یک شب پشتیبانی کردند. سوین برن در تهنیت بیرون آمدن ترجمه برتن شعر (بدی) سرود. خود پایین در آن حال که در ملأعام از برتن پشتیبانی می کرد، در خلوت درباره ترجمه جدید اظهار نظری نمی کرد. وی می اندیشید که برتن برای شعر گوش شنوا ندارد. مهم تر آنکه پایین فکر می کرد که توجه شدید برتن به عبارات و بندهای هزلی و مستهجن هزار و یک شب بیش از حد افراطی است، و به آنجا رسیده است که «کسی بینی اش را تماماً به گنداب هرزگی فرو کند.» هنری ریو در ادینبورگ ریویو ترجمه هایی را که تا آن موقع از هزار و یک شب شده بود اینطور توصیف می کند: «گالان برای کودکیستان، لین برای کتابخانه، پایین برای خواندن، و برتن برای فاضلاب خوب است.»^{۲۶} عده زیادی با او در ترجیح نثر منسجم لین هم عقیده بودند؛ زیرا چنانکه ت. ا. لاورنس بسی بعدتر می گفت، «اگر هدفی نباشد خطا کردن مهم نیست، بنابراین، هزار و یک شب لین بسی بهتر از ترجمه برتن است.» عده ای دیگر ترجمه برتن را به خاطر آنکه بیش از حد ترجمه لفظ به لفظ است به باد انتقاد گرفتند. اینان می گفتند ترجمه کلمه به کلمه یعنی اسم به اسم، فعل به فعل اغلب به نثری غریب و زشت منتج می شود. اما ترجمه برتن از همه این حملات به خوبی جان سالم به در برد، و انتقادات وی از رویه گزینی لین در ترجمه روی هم رفته بجا و درست بود. برتن ترجمه کاملی از داستانها عرضه داشت، حتی در مجلدات تکمیلی ترجمه اش گاهی روایتی مختلف داستانهایی را که قبلاً ترجمه کرده بود، آورد. قضاوت او نسبت به محاسن و معایب تک تک قصه ها روی هم رفته خوب بود و نظرش درباره تاریخ احتمالی شکل گیری مجموعه هزار و یک شب بسیار معقول تر از نظر لین بود.

اما ترجمه گالان از هزار و یک شب، بی هیچ شگفتی، محبوبیت فوق العاده خود را در میان هموطنان او حفظ کرد، و این محبوبیت چندان بود که تا اوایل قرن بیستم کسی برای ترجمه مجدد هزار و یک شب به زبان فرانسه اقدامی نکرد. باری مردی که سرانجام بر آن شد تا به این کار دست یازد خود فرانسوی نبود. نیای ماردروس یک مینگریانی^{۲۷} از اهالی قفقاز بود که همدوش مسلمانان به سرکردگی شمیل علیه انضمام قفقاز به روسیه، با روسها جنگیده بود. پس از شکست نهایی شمیل، خانواده ماردروس به مصر گریختند، و رئیس خاندان ماردروس رئیس جامعه مینگریانیهای آنجا شد. ژوزف شارل ماردروس در سال ۱۸۶۸ در قاهره به دنیا آمد، و در آن محیط عربی زبان بزرگ شد، اما چنانکه روشن خواهد شد، عربی، زبان اول او نبود. ۲۸ پس از آن ماردروس جوان به فرانسه رفت و شغل پزشکی را دنبال کرد. در وزارت کشور به عنوان یک افسر بهداشت بیشتر خدمت خود را در مستعمرات فرانسه، به ویژه شمال آفریقا گذراند. ترجمه وی از هزار و یک شب در ۱۸۹۹-۱۹۰۴ بیرون آمد. (ترجمه انگلیسی فوق العاده

خواندنی کتاب ماردروس که به وسیله پویس ماترز صورت گرفت در ۱۹۲۳ انتشار یافت.) ماردروس نوشته ها و افاضات بیگانه و عرفانی دیگری هم داشت که امروز به کلی فراموش شده است، از آن جمله اند: *ملکه سیبا، پرندۀ چکاده ها*. همسر ماردروس، لوسی دلارو- ماردروس شاعری نسبتاً معروف بود و محفلی از زنان ادیب همجنس گرا را اداره می کرد. تعجبی نیست که مارسل پروست در سالهای آخر عمرش اغلب به محفل او رفت و آمد داشت، و در کتاب پروست به نام *در جست و جوی زمان از دست رفته* اشاراتی به ترجمه شوهر او از هزار و یک شب هست. با آنکه لوسی خاطرات خود را در ۱۹۳۸ منتشر ساخت به ندرت از شوهرش و اثر او در آن یادداشتها و قلمزنیهای خودخواهانه یادی شده است. ژوزف شارل ماردروس در ۱۹۴۹ درگذشت.

ترجمه شانزده جلدی هزار و یک شب ماردروس مقدمه کوتاهی دارد که در آن مترجم لاف می زند که کتاب ترجمه صدرصد درست، لفظ به لفظ و کلمه به کلمه متن اصلی است.

‘Pour la première fois en Europe, une traduction complete et fidele des Mille et une nuits est offert au public. Le lecteuiry trouveron le mot a mot pur, inflexible. Le texte arabe a simplement change de caracteres: ici il est en caracteres form Gais, voilà tout.’ (چنین تصویری خود امر جالبی است)، چون ترجمه منتشر شد،



به عنوان یک پیروزی از آن استقبال شد. البته کسانی که به بازار آمدن چنین ترجمه‌ای را آفرین باد گفتند، ادیبان بودند نه محققان. ترجمه ماردروس (که واقعاً کم و بیش یک نوع اقتباس آزاد بود) حال و هوای ادبی زمان را داشت.

آندره ژید که از دوستان شخصی ماردروس بود در مقاله‌ای که اختصاصاً دربارهٔ «هزار و یک شب دکتر ماردروس» نوشت استدلال می‌کرد که حساسیت سازندهٔ گالان و ذوق سلیم همیشه حاضر او چنان در ترجمه‌اش سریان یافته بود که اثر او در حقیقت بیشتر دنیای لویی پانزدهم را به ما می‌نمود تا دنیای هارون الرشید را. اما ژید به متن اصلی عربی دسترسی نداشت، و خود نیز نمی‌توانست از دایرهٔ سلیقهٔ خوب زمان خود پا بیرون گذارد.

بنابراین، نمی‌توانست دریابد که ترجمهٔ ماردروس تا چه حد با زمانهٔ خودش هم‌زبانی و هم‌نواپی دارد. ماردروس عناصری را که در اصل عربی بود گرفت، آنها را دست کاری کرد، بر مبالغه‌شان افزود و چیزهایی از خود ابداع کرد، و در نتیجه هزار و یک شب را به صورتی بیرون آورد که گاهی به نظر می‌آید این داستانها را اسکار وایلد یا استفان مالارمه نوشته‌اند. روایت ماردروس در داستانهای هزار و یک شب، محصول دیرآمدی از ذوق و سلیقهٔ پایان قرن نوزدهم بود، تصویری از شرق افسانه‌ای، ترکیب و آمیزه‌ای از خیالات و اوهام افیونی، تفریحات متلون، بهشتهای گمشده، ثروتهای مالیخیولیایی، و ندیمه‌های زیبای محبوس در قفسهای مطلا بود.

وقتی ماردروس ترجمهٔ خود را شروع کرد، مدعی بود که از روی «بهترین» تحریر هزار و یک شب، یعنی متن چاپ بولاق ترجمه می‌کند. اما پس از چند انتقادی که عربیدانانی که متوجه اختلافات و ناهمخوانیهای میان ترجمهٔ ماردروس و متن بولاق شده بودند بر او وارد آوردند، ماردروس داستان خود را تغییر داد. اینک او مدعی بود که از روی یک دستنویس هزار و یک شب که در قرن هفدهم در شمال آفریقا نوشته شده و ادعای خود را بر مبنای نسخهٔ اساس طبع بولاق بوده است، ترجمه می‌کند. اما کاملاً روشن است که ماردروس دروغ می‌گفت، و چنین دستنویسی هرگز وجود نداشت. عناصر جدید در ترجمهٔ ماردروس سرچشمه‌شان خیالات خود مترجم بود. ماردروس اصل عربی را بزرگ دوزک کرد، و یک سلسله داستانهای کاملاً جدید به آن افزود. بسیاری از افزوده‌های ماردروس داستانهای عشقی و جنسی بود، زیرا وی نیز با برتن در اعتقاد به زبان نیاورده‌اش در اینکه هزار و یک شب به حد کافی مستهجن نیست، شریک بود. از این رو، فکر می‌کرد اگر بر عنصر عشق جسمانی و شهوانی آن بیفزاید، داستانها بهتر خواهند شد. ماردروس در جاهای دیگر با اندک جرح و تعدیلهایی احساسات ضد سامی‌گرایانهٔ نفرت بار خود را در افزود. به طور کلی، وی هرگونه «اصلاحاتی» را که می‌خواست در داستانها به عمل آورد، ابداعات او اغلب رویکرد به مصیبتها و بدبختیها یا طعنه و ریشخند داشت. مثلاً

آندره ژید به ویژه قطعه مکالمه‌ای را که میان شهریار و شهزاد می‌گذرد فریبنده و دل‌انگیز می‌یابد. اینجا جایی است که شهریار از شهزاد می‌پرسد حیوانات به چه زبانی حرف می‌زنند و شهزاد جواب می‌دهد: «به عربی فصیح، به نظم و نثر». اما این گفت‌وگو در هیچ یک از دستنویسهای اصلی عربی یا متنهای عربی نیامده است، و چیزی است که ماردروس از خود برای مطابقت افزوده است. گذشته از افزایش، ماردروس بعضی از داستانها را هم حذف کرده یا ترتیب آنها را برهم زده است تا با ذوق و سلیقهٔ خود او راست بیاید.

ترجمهٔ ماردروس از عربی واقعی، یعنی آنجا که وی واقعاً از روی عربی ترجمه کرده است، نیز انتقاداتی را برانگیخت. گاهی ترجمه‌اش سخت تحت‌اللفظی بود، زمانی دیگر به کلی غلط بود. لفظ‌گرایی سرسختانه ماردروس سبب شده بود که گاهی وی عربی کاملاً عادی را به مضحک‌ترین و عجیب‌ترین نوعی از فرانسه ترجمه کند. به عنوان مثال کلمه «عین» در عربی هم به معنای چشم است و هم به معنای چشمه و هم به معنای اصل یک چیز، اما در بافتی که «عین» صریحاً به معنای منبع آب یا چاه آب است، ماردروس آن را به «چشم آب» ترجمه می‌کند. همچنین در زبان عربی «دین» هم به معنای «مذهب» است و هم به معنای «قرض» یعنی «دین»، اما ماردروس بی‌اعتنا به معنای کلمه در بافت سخن همه‌جا آن را به «مذهب» ترجمه می‌کند.

درست است که امکان دارد برای بعضی خوانندگان این طابق النعل به نعل بودن لفظی حالتی از خارجی بودن و غرابت به متن بدهد، اما این غرابت و خارجی‌نمایی امری جعلی است، و به متن اصلی عربی ارتباط چندانی ندارد، بلکه به غرابت و نامتعارف بودن مترجم مربوط است. به علاوه صرف نظر از رویهٔ تک‌نگرانهٔ ماردروس در مطابق نهادن واژه‌های عربی با واژه‌های فرانسوی بدون توجه به معنا و مفهوم آنها، اشتباهات و لغزشهای ترجمه‌ای زیادی در روایت او وجود دارد. عربیدانان دانشگاهی سخت ترجمهٔ او را به باد انتقاد گرفتند. در پاسخ، ماردروس وعده داد که مجلد فربه‌ی از شرح و تفسیر عالمانه و مطالب رضایت‌بخشی که در نهایت کار صحت و تحقیقی بودن کارش را نشان دهد بنویسد. ولی جای تعجب نیست که این مجلد هرگز نوشته نشد. د.ب. مکدانلد که به گمان می‌خواسته است نسبت به ماردروس خیلی منصف باشد، آنقدر عنایت داشت که بگوید همهٔ اشتباهات از خود ماردروس نبوده، و بسیاری از آنها از رونوشت‌برداری مستقیم از گالان به ترجمهٔ او راه یافته است. هر آینه، مکدانلد بالا‌جبار سخنش را اینگونه به پایان برد که «اما عربی دانی دکتر ماردروس مورد انتقاد است.» «سهر القلم‌اوی نویسندهٔ یکی از بهترین بررسیهای عربی دربارهٔ هزار و یک شب دربارهٔ ترجمهٔ ماردروس می‌نویسد: «با کمال تأسف ما نمی‌توانیم این ترجمه را به خاطر تحریفات و جرح و تعدیلهای مبتذل بودنش ترجمهٔ محققانه‌ای

به شمار آوریم.»

در سال ۱۹۲۳ ناشری به نام جانانان کپپ به ت.ا. لاورنس پیشنهاد کرد که هزار و یک شب ماردروس را به انگلیسی ترجمه کند. لاورنس با شور و شغف پاسخ مثبت داد و ترجمه ماردروس را «بهترین روایت از هزار و یک شب در هر زبانی بلااستثناء» دانست (حتی بهتر از اصل که به زبان قهوه‌خانه‌ای است!)، و گفت: «این جاه طلبی است که کسی بخواهد ترجمه بهتری به زبان انگلیسی عرضه کند. با اینهمه، من فکر می‌کنم که چنین کاری میسر است. منظور من از بهتر یعنی به نثر بهتر. صحت ترجمه ماردروس را نمی‌توان بهتر کرد. رقابت با ترجمه‌های انگلیسی چندان دشوار نیست. ترجمه پایین پیچیده است؛ ترجمه برتن خواندنی نیست؛ ترجمه لین آب و تاب دارد.»^{۲۹} ستایش شادمانه لاورنس از ترجمه ماردروس قوه قضاوت او را به زیر سؤال می‌برد (و این البته برای اولین بار نیست)، و انسان را به شگفتی می‌اندازد که عربی‌دانی لاورنس واقعاً تا چه حد خوب بوده است. لاورنس عشق و علاقه زیادی به اعراب صحراء، اعراب بدوی داشت، اما از دانش او در زبان و علاقه‌اش به ادبیات عرب کمتر نشانی در دست است. در نهایت نیز از ترجمه لاورنس / ماردروس خبری نشد، و ترجمه فرانسه ماردروس را، آپویس ماترز به انگلیسی ترجمه کرد. آپویس ماترز ترجمه بسیار خوبی از متن فرانسه ماردروس به عمل آورد، ولی در اینکه این کار در اصل ارزش انجام دادن داشته است یا نه، مسئله دیگری است.

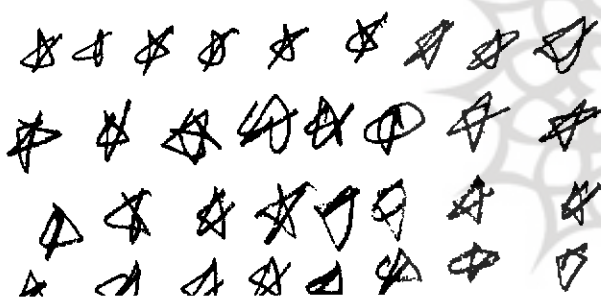
با آنکه ترجمه‌های اصلی و کلیدی هزار و یک شب فقط به زبان انگلیسی و فرانسه بود، ولی داستانهای آن تقریباً به بیشتر زبانهای نوشتاری دنیا ترجمه شده است (البته بیشتر این ترجمه‌ها از زبان عربی نبود). در قرن بیستم، لیتمان با ترجمه کامل و استادانه هزار و یک شب به زبان آلمانی و انتشار آن در شش مجلد (۱۹۲۱-۱۹۲۸) خدمت جانانه‌ای به خوانندگان آلمانی کرد. انولیتمان (۱۸۷۵-۱۹۵۸) یک زبان‌شناس و قهقه‌الغوی دانشگاهی بود و زبان عربی - و نیز عبری، امهری، سریانی، فارسی، ایتالیایی، لاتین و یونانی - را خوب می‌دانست. وی تمام هزار و یک شب را به استثنای اشعار آن ترجمه کرد؛ هرچند، قطعات برخلاف عفت و مستهجن را به آلمانی ترجمه نکرد بلکه آنها را به لاتین برگردانید. ترجمه او براساس متن چاپ دوم کلکته صورت گرفته است، و به نظر می‌آید که از ترجمه برتن در برگردان خود استفاده کرده است. به‌رغم این اتکاء جزئی به ترجمه برتن، بورخس با آنکه می‌پذیرد که ترجمه لیتمان درست و محققانه است، معهذاً آن را به خاطر آنکه «رنگ و رو» ندارد رد می‌کند: «در ترجمه لیتمان، مانند واشینگتن که نمی‌توانست دروغ بگوید، چیزی جز درستی و پاکدامنی آلمانی وجود ندارد. این کم است. این خیلی کم است. از آمیزش میان هزار و یک شب و آلمان چیزی بیشتر از این می‌بایست پدید آید»^{۳۰} (خوانندگان آلمانی‌ای که من با آنها گفت‌وگو کردم قضاوت بورخس را تأیید می‌کنند.)

در ایتالیا، دانشمند برجسته عربی‌دان فرانچسکو گابریلی کار گروهی از مترجمان گمنام را که متن بولاچ را پس از مطابقت آن با چاپ دوم کلکته ترجمه می‌کردند سرپرستی می‌نمود. گابریلی با نظری انتقادی به مواد و مطالبی که ترجمه می‌شد، می‌نگریست. داستانها را از جهت کم اندیشگی، بچگانه بودنشان، و کم مایگی روان‌شناختی آنها، و نداشتن منطق درونی، و به آسانی متوسل شدن به جادو و جنبل نقادی می‌کرد.^{۳۱}

نظریه گابریلی درباره داستانهای هزار و یک شب بیش از اندازه

بدبینانه است. اما هم مقدمه گابریلی، و هم ترجمه او را می‌توان به خوانندگان ایتالیایی توصیه کرد. خوانندگان روسی نیز ظاهراً از ترجمه‌ای که م.ا. سالیر از هزار و یک شب کرده و در ۱۹۲۹-۱۹۳۳ چاپ شده است، خرسند و برخوردارند. این ترجمه را انتشارات آکادمیا در مسکو که زیر نظارت و حمایت ماکسیم گورکی بود منتشر ساخت. برنامه آکادمیا را گورکی برای رها کردن نویسندگان و دانشگاهیان از گرسنگی تنظیم کرده بود.

چنانکه در مقدمه یادآور شدیم، اخیراً حسین هادوی، از روی متن ویراسته محسن مهدی از دستنویس عربی گالان هزار و یک شب را به انگلیسی ترجمه کرده است (۱۹۹۰). ترجمه هادوی فقط ۲۷۱ شب را در برمی‌گیرد و به داستان «جلنار بحریه»^{۳۲} پایان می‌پذیرد، و البته هیچ یک از «قصه‌های یتیم» و یا داستانهای هزار و یک شب مجموع را شامل نیست. ممکن است بعضی از خوانندگان رشته داستانهای بیشتری را که ن.ج. داود از روی چاپ دوم کلکته برای انتشارات پنگوئن ترجمه کرده است، ترجیح دهند،^{۳۳} اما ترجمه هادوی، هم درست و هم خواندنی لذتبخش است. گذشته از این، متن ویراسته محسن مهدی که هادوی از روی آن ترجمه کرده است، جزئیات بدیعی هنرمندانه‌ای را در بردارد که در متنهای چاپ شده بولاچ و کلکته وجود ندارد. برای کسانی که می‌خواهند نمونه‌ای از هزار و یک شب واقعی و احساسی از سبک و هنر داستانی‌داری آن را داشته باشند در توصیه ترجمه هادوی هر چه گفته شود زیاد نیست.



پانوشته‌ها:

۱. درباره زبان عربی به طور کلی بنگرید به اف.ل. بیستن، زبان عربی امروز (لندن، ۱۹۷۰؛ و دایرةالمعارف اسلام (ویرایش دوم)، ذیل «عربی».
۲. در اینجا مؤلف نمونه‌هایی از عبارات و جملات ثقیل و معقد برتن را آورده است که چون برای خواننده فارسی‌زبان سودی نداشت حذف شد. م.
۳. درباره زندگی و آثار گالان بنگرید به محمدعبدالحمید، انتوان گالان، زندگی و آثارش (پاریس، ۱۹۶۴)؛ جورج می: هزار و یک شب انتوان گالان (پاریس، ۱۹۸۶).

Claude Hagege, 'Traitement du sens et fidelité dans L'adaptation classique: Sur le texte arabe des Mille et une nuits et la traduction du Galland', Arabica, 27 (1980), pp.114-139.

۴. درباره زندگی و آثار د / هربلو بنگرید به هنری لاورنس، منابع شرق‌شناسی: کتابخانه شرقی پارتلمی د / هربلو (پاریس، ۱۹۷۸).
۵. درباره بکفرد و سوتی بنگرید به فصل چهارم همین کتاب.
۶. درباره ترجمه هزار و یک شب به طور کلی بنگرید به دب. مکدانلد، «درباره ترجمه هزار و یک شب»، در مجله The Nation سال ۱۹۰۰ بخش اول صفحه ۱۶۷-۱۶۸ و بخش دوم، صفحه ۱۸۵-۱۸۶؛ همو، «بررسی کتابشناختی و ادبی نخستین انتشار هزار و یک شب در اروپا»، در مجله Library Quarterly شماره ۲

(۱۹۳۳) صفحه ۳۸۷-۴۲۰؛ نیکیتا ایسیف، مایه ها و مضمونهای هزار و یک شب (بیروت، ۱۹۴۹)، صفحه ۶۹-۸۴؛ Hagege, 'Traitement du sens et fidelite'؛ خورخه لویس بورخس، «مترجمان هزار و یک شب»، در بورخس؛ منتخبات، ویراسته ارمونگال و ارید (نیویورک، ۱۹۸۱)، صفحه ۷۳-۸۶؛ ویکه و التز، هزار و یک شب (مونیخ، ۱۹۸۷)، صفحه ۳۶-۵۳.

۷. درباره ترجمه انگلیسی گالان به ویژه بنگرید به سی. نیپ، «شبهای عرب در انگلستان»، مجله ادبیات عرب، ۵ (۱۹۷۵)، صفحه ۴۴-۵۴.

۸. درباره زندگی و آثار فن هامر - پورگشتال نگاه کنید به:

Baher Mohammed Elgohary, Joseph Freiherr von Hammer - purgstatt, 1774-1856: Ein Dichter und Vermittler orientalischer literatur (stuttgart 1979);

برنارد لویس، فدائیان اسماعیلی (لندن، ۱۹۶۷)، صفحه ۱۲-۱۳؛ پیتر پارتز، جادوگران مقتول: شهسواران پرستشگاه و اسطوره آنها (آکسفورد، ۱۹۸۲)، صفحه ۱۳۸-۱۴۵.

۹. درباره ترجمه هایشب بنگرید به د.ب. مکداندل، «ماکسیمیلیان هایشب و تحریر انتقادی هزار و یک شب»، مجله انجمن آسیایی سلطنتی (۱۹۰۹)، صفحه ۶۸۵-۷۰۴.

۱۰. درباره زندگی و آثار لین بنگرید به لیلا احمد، ادوارد ولین: پژوهشی در باب زندگی و آثارش، و اندیشه های بریتانیایی درباره خاورمیانه (لندن، ۱۹۷۸)، ا.ج. آبروی: مقالات شرقی، (لندن، ۱۹۶۰)، صفحه ۸۷-۱۲۱؛ ا.یروین، «باغ چند راهه» تایمز لیتوری ساپلیمنت (۲۶ آوریل، ۱۹۸۵)، صفحه ۴۷۴.

۱۱. درباره زندگی و آثار جان پابین، بنگرید به تامس رایت، شرح زندگی جان پابین (لندن، ۱۹۱۹).

۱۲. درباره پورنوگرافی نویسان قرن نوزدهم بریتانیایی بنگرید به استیون مارکوس، ویکتوریاییهای دیگر (لندن، ۱۹۶۶)، به ویژه فصل دوم.

۱۳. رایت، شرح زندگی جان پابین، صفحه ۲۶۹.

۱۴. چهار ترجمه احوال از برتن به زبان انگلیسی نوشته شده است که درخور ملاحظه هستند (هریک از این شرح احوالها کژتابی و مشکلات خود را دارند): بایرون فیرو، برتن (لندن، ۱۹۶۳)؛ فاون م. برودی، سافتهای شیطانی (نیویورک، ۱۹۶۷)؛ ادوارد رالیس، کاپیتان سر ریچارد فرانسیس برتن (نیویورک، ۱۹۹۰)؛ فرانک مک لین، برتن: پرف پر روی صحرا (لندن، ۱۹۹۰).

برای بررسی انتقادی دو کتاب اخیر بنگرید به ر. ا.یروین، «زندگیهای بسیار مأمور شروره جهان کتاب وایشنگتن پست (۲۰مه، ۱۹۹۰)» صفحه ۶۰۳؛ و همو، «شبیگتی برای ناشناختنیها»، ضمیمه ادبی تایمز (۱۲ اکتبر، ۱۹۹۰) صفحه ۱۰۸۹-۱۰۹۰. کتاب ریشار فرانسوا گورنه به نام:

L'Arpel du proche-orient: Richar Francis Burton et son temps.

از همه شرح احوالهایی که به انگلیسی نوشته شده است نافذتر و عمیق تر است. کتاب جیمز ا. کاسادا به نام سر ریچارد ف. برتن: یک بررسی کتابشناختی (لندن، ۱۹۹۰)، واقعاً عالی است.

۱۵. در ترجمه فارسی گدای دوم.

۱۶. تفاوتها در زبان انگلیسی چنین است:

Set out, Calligraphy/ handwriting, star-lore/ science of the star set - foth

۱۷. درباره اورکارت بنگرید به سر تامس اورکارت، جواهر، ویراسته ر.د.س. جک و ر.ج. لیال، (ادینبورگ، ۱۹۸۳) ریچارد بوستن (ویراستار)، اورکارت دو خور تحسین: گزیده آثار (لندن، ۱۹۷۵).

۱۸. در اینجا مؤلف مشتق از لغات انگلیسی را که اورکارت در ترجمه رابله به کار برده و برتن عیناً آنها را به کار برده، نقل کرده است که چون برای فارسی زبان فایده ای نداشت حذف شد. م.

۱۹. بورخس، «مترجمان هزار و یک شب»، صفحه ۷۳-۸۶.

۲۰. نجر جگاهی در ۸۰ کیلومتری جنوب لندن.

۲۱. حسین هادوی، هزار و یک شب (لندن و نیویورک، ۱۹۹۰)، صفحه

بیست و پنج.

۲۲. درست است که در متن هزار و یک شب می گوید: «پس ملک شبیه زبان حبشیان... گفت» ولی سخنان ملک به عربی عادی است و دست و پا شکستگی ندارد، و ترجمه سر راست آن چنان است که من در بالا از روی ترجمه هادوی آورده ام. در ترجمه فارسی طسوجی نیز چنین است. اما ترجمه انگلیسی برتن چنان است:

'he keeps calling on' eaven for and until sleep is strange to me even from evenin till morning', and 'he prays and damns, curssing us two.

۲۳. ریچارد منکتون میلنز، لرد هاوتن (۱۸۰۹-۱۸۸۵)، شاعر و حامی شاعران و سیاستمدار. چند مجموعه شعر و نیز زندگینامه ای از جان کیت شاعر انگلیسی نوشت. خانه اش مرکز تردد نویسندگان و شاعران بود، و مجموعه نقیسی از آثار جنبی داشت.

۲۴. جان اوبری (۱۶۲۶-۱۶۹۷) عتیقه شناس و گردآورنده نسخ خطی. از پیشروان فن زندگینامه نویسی؛ یادداشتهای او در این باره پس از مرگش به نام زندگینامه های کوتاه به چاپ رسید.

۲۵. رعنا قبانی، اسطوره های اروپا درباره مشرق زمین (لندن، ۱۹۸۶)، صفحه ۴۵-۶۶؛ نیز بنگرید به ادوارد و. سعید، شرق شناسی (لندن ۱۹۷۸)، صفحه ۱۹۴-۱۹۷.

۲۶. هنری ریو، «هزار و یک شب» ادینبورگ ریویو، ۱۶۴ (۱۸۸۶)، صفحه ۱۸۴.

۲۷. Mingrelia. ناحیه و امیرنشین پیشین که اینک جزئی از بخش شمال غربی گرجستان را تشکیل می دهد. در مرز میان کالخیس قدیم، کوههای قفقاز و سواحل دریای سیاه واقع است.

۲۸. درباره زندگی و آثار ماردروس، بنگرید به امیل - فرانسوا ژولیا: Les Mille et une nuits et l'enchanteur Mardrus، پاریس، ۱۹۳۵ که کتابی است از جهت تمام اغراض و نیات غیر قابل خواندن؛ و مقایسه کنید با رعنا قبانی، «حظ ترکان»، ایژور (۱۳ ژوئیه ۱۹۸۶)، صفحه ۵۳. برای نظریات کمتر احساساتی درباره ماردروس و ترجمه او نگاه کنید به مکداندل، «درباره ترجمه هزار و یک شب»، بخش دوم صفحه ۱۸۵-۱۸۶؛ و

N.Chauvin, 'Les Mille et une nuits de M.mardrus', Revue des bibliotheques

de Belgique, 3 (1906), pp. 16-23;

عبدالحلیم، آنتوان گالان، صفحه ۲۰۸-۲۱۳؛ سهر القلمامی، الف لیله و لیله (قاهره، ۱۹۷۶ به زبان عربی)، صفحه ۲۳؛

Hagege, 'Traitement du sens et fidelite', pp. 129-132.

۲۹. جرمی ویلسن، لاورنس عربستان (لندن، ۱۹۸۹)، صفحه ۷۱۹.

۳۰. بورخس، «مترجمان»، صفحه ۸۶.

۳۱. بنگرید به:

Francesco Gabrieli, 'Le Mille et una notte

nella cultura europea», in idem, Storia et civilita

Musulmana (Napies, 1947) pp.99-107.

۳۲. در ترجمه فارسی، این داستان تحت عنوان «بدر باسم و جوهره»

آمده است.

۳۳. ن.ج. داود (مترجم)، حکایاتی از هزار و یک شب (لندن، ۱۹۷۳).

مایکل بیرد در نقد و بررسی ترجمه هادوی در مجله انجمن شرق شناسی امریکا، ۱۱۲ (۱۹۹۲)، صفحه ۱۴۴-۱۴۵ در عین حال که کار هادوی را می ستاید آن را در تضاد با ترجمه داود اینظور وصف می کند: «به طور کلی داود حدت ذهن بیشتری دارد، و ترجیح می دهد که انبوهی از حرکات داستانی را میان دو مکث قوی محصور کند و این امر به خواننده رخصت می دهد که از عمل دور بایستد. گرایش هادوی بر آن است که حرکات را در واحدهای نامنظم کوچک جمع کند، و این کار گاهی به تشویش می انجامد.» البته باید در نظر داشت که این دو مترجم با دو متن متفاوت سروکار داشته اند؛ و بالاخره، همه اینها بستگی به این دارد که شما از یک ترجمه چه می خواهید.